

فلسفه جنگ‌های نیابتی در عصر جدید

محمدحسین قنبری جهرمی^۱

دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۰۲/۱۷

تأیید مقاله: ۱۳۹۹/۰۹/۰۸

چکیده

محیط پیرامونی ایران که شاید حساس‌ترین محیط امنیتی جهان باشد، سرشار از تهدید و فرصت‌هایی است که منافع و امنیت ملی کشور ما را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و استکبار جهانی در سال‌های اخیر با ناامیدی از دستیابی به اهداف خود در مهار انقلاب اسلامی، ایجاد و توسعه جنگ نیابتی را در دستور کار خود قرار داده که در آن دشمن مقابل، نه یک کشور و یا ائتلافی بین‌المللی که گروه‌هایی نوظهور با سازماندهی پیچیده، پشتیبانی بی‌دریغ مالی و تجهیزاتی و نظام جذب نیروی انسانی با عقیده تکفیری هستند. با عنایت به تهدیدهای روزافزون ناشی از این نوع جنگ‌ها که در محیط امنیتی ایران نمایان شده‌اند و وضعیت شکننده «نه جنگ - نه صلح» میان ایران و آمریکا که با وجود پایداری نسبی در چهار دهه گذشته، همواره مستعد تغییر و دگرگونی بوده و سبب شده تا احتمال جدی برای بروز جنگ نیابتی و یا وقوع درگیری نظامی تمام‌عیار وجود داشته باشد. از این رو، این مقاله دنبال تبیین فلسفه جنگ‌های نیابتی در عصر جدید است. برای دستیابی به این هدف، از روش «توصیفی - تحلیلی» استفاده شده است و جامعه آماری آن شامل اسناد و منابع معتبر انتشار یافته و در دسترس محقق بوده است. نتیجه اینکه، جنگ نیابتی، معمولاً در راستای اهداف قدرت‌های رقیب، به منظور دوری از جنگ مستقیم و رودررو که می‌تواند خسارت سنگین مادی و معنوی به همراه داشته باشد در عصر جدید نیز به عنوان یکی از ابزارهای پیشبرد اهداف کلان، مورد استفاده قرار گیرد.

کلید واژه‌ها

فلسفه، جنگ؛ جنگ نیابتی؛ عصر جدید

مقدمه

حوزه امنیتی کشورها براساس تهدیدات خارجی علیه منافع و امنیت ملی آنها مشخص و محدود می‌شود. هرچه گستره منافع ملی توسعه یابد، حوزه امنیت ملی نیز گسترش می‌یابد. کشورهایی که منافع ملی خود را در فراسوی مرزها و در نقاط دوردست تعریف و تعیین می‌نمایند، می‌باید از توانایی و قابلیت دخالت و اقدام در این نقاط نیز برخوردار باشند. در این راستا آمریکا همواره بر وجود منافع ملی خود در سراسر جهان تأکید نموده و برای دفاع از آنها نیروهای نظامی خود را در عرصه جهانی گسترش داده است. این در حالی است که منافع این کشور با منافع دیگر کشورها گاهاً در تضاد بوده و منجر به بروز بحران‌های امنیتی برای سایر کشورها شده است. از جمله این تضادها، تضاد منافع آمریکا و جمهوری اسلامی ایران در منطقه غرب آسیاست که از پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون، همواره تهدیداتی را برای منطقه و جمهوری اسلامی ایران به دنبال داشته است. از سوی دیگر، اختلافات ایدئولوژیکی و مذهبی بین کشورها در مناطق مختلف جهان، زمینه‌های لازم برای بروز درگیری و کشمکش‌های بین اقوام و مذاهب را فراهم نموده است. بنابراین، در شرایط کنونی، اصلی‌ترین انگیزه‌های دشمنی و درگیری بین کشورها در عرصه روابط بین‌الملل را تضاد منافع و اختلافات ایدئولوژیک (اختلافات مادی و معنوی) تشکیل می‌دهند. خشتی‌کردن و از بین بردن این انگیزه‌ها قبل از اینکه به تهدید جدی علیه منافع ملی کشورها تبدیل شوند و امنیت ملی را مورد مخاطره قرار دهند، مستقیماً به درک درست از واقعیت‌های موجود در فضای حاکم بر جهان و پدیده‌هایی همچون جنگ و خشونت و قابلیت و کارآمدی قدرت ملی کشورها بستگی دارد که این مقاله در پی واکاوی پدید جنگ‌های نیابتی در عصر جدید است.

بیان مسئله

توسعه‌طلبی و زیاده‌خواهی استکبار جهانی به رهبری آمریکا از یک سو، آزادی‌خواهی و استکبارستیزی کشورهای مسلمان و انقلابی از سوی دیگر، منطقه غرب آسیا را درگیر جنگ‌های خانمان‌سوز نموده است. بهانه‌جویی‌های استکبار جهانی و مداخله در امور سایر کشورها بیانگر آن است که این منطقه همچنان مورد علاقه قدرت‌های برتر بوده و احتمال وقوع جنگ در این

منطقه بیشتر از سایر مناطق متصور است، چنانکه رهبر معظم انقلاب در هشدار می‌فرماید: «بنده خبرهایی دارم از اینکه دشمنان ما با همراهی برخی از مسئولان سفیه منطقه خلیج فارس - نه همه‌شان، بعضی - در صدد هستند که جنگ‌های نیابتی را به مرزهای ایران بکشانند. پاسداران انقلاب اسلامی و همه پاسداران حریم امنیّت ملی در سازمان‌های مختلف بیدارند، هوشیارند. این را بدانند که اگر شیطنتی صورت بگیرد، واکنش جمهوری اسلامی بسیار سخت خواهد بود» (امام خامنه‌ای، بیانات در ۱۳۹۴/۰۲/۳۰).

و می‌فرماید: «سیاست دشمنان اسلام این است که در کشورهای اسلامی میان جوامع اسلامی و در امت اسلامی برادرکشی و جنگ داخلی را به نیابت از خودشان به راه بیندازند؛ خودشان کنار بنشینند و شاهد این باشند که ما به جان هم افتادیم. خوب، اینجا باید دشمن را شناخت، باید توطئه دشمن را فهمید، این کمبود دنیای اسلام است. در میان امت اسلامی کسانی هستند که برای مقابله با برادران مسلمان خودشان با دشمنان اسلام دست‌به‌دست می‌دهند؛ امروز ما این را داریم؛ به شیطان نزدیک می‌شوند برای اینکه با برادران مسلمان خودشان بجنگند و مبارزه کنند و مقابله کنند؛ امروز کسانی هستند که حاضرند با رژیم صهیونیستی همکاری کنند، برای اینکه برادر مسلمان خودشان را به خاک بیندازند (امام خامنه‌ای، بیانات در ۱۳۹۳/۰۳/۱۳).

همچنین معظم‌له در فرمایشات خود بر این نکته تأکید دارند که: «امروز سیاست‌های خباثت‌آلود استکبار در منطقه ما ایجاد جنگ‌های نیابتی است؛ برای منافع خودشان، کشورهای منطقه را یا گروه‌هایی در داخل کشورها را تحریک کنند و وادار کنند که به جان هم بیفتند و آنها منافع خودشان را دنبال کنند؛ جیب کمپانی‌های اسلحه‌سازی را پر کنند، سیاست‌های اقتصادی، اقتصاد نزدیک به ورشکستگی خودشان را ترمیم کنند؛ هدف آنها این است؛ ما باید بیدار باشیم» (امام خامنه‌ای، بیانات در ۱۳۹۴/۰۲/۲۶).

و «امروز جبهه استکبار در تلاش و معارضة با این نظام است؛ هیچ‌کس تصوّر نکند که دشمن از دشمنی چشم می‌پوشد؛ نه، آن‌وقتی که شما قوی باشید، آن‌وقتی که شما آماده باشید، آن‌وقتی که شما دشمن را و ترفندهای دشمن را بشناسید، دشمن به‌ناچار از دشمنی دست خواهد کشید؛ آن‌وقتی که شما دچار غفلت باشید، به دشمن اعتماد کنید، آن‌وقت دشمن

فرصت پیدا خواهد کرد که مقاصد خود و هدف‌های خود را در کشور به وجود بیاورد. فشاری که امروز از ناحیه استکبار بر ملت ایران وارد می‌شود، ناشی از همان دشمنی عظیم و تمام‌نشدنی است؛ دشمنی تمام‌نشدنی است» (امام خامنه‌ای، بیانات در ۱۷/۱۰/۱۳۹۳). از این رو، باتوجه به ناکامی‌های امریکا در جنگ علیه افغانستان و عراق و کنترل بحران در منطقه غرب آسیا و رصد اتفاقات رخ داده در دو دهه اخیر و گسترش روزافزون انواع جنگ‌ها در منطقه، به نظر می‌رسد، این کشور و هم‌پیمانان او، برای تحقق اهداف سیاسی - امنیتی خود رویکردشان را به جنگ‌های نیابتی تغییر داده‌اند و منطقه با این‌گونه جنگ‌ها روبه‌رو بوده که در برخی موارد شاهد گسترش آن در جوار مرزهای جمهوری اسلامی ایران بوده‌ایم و نمونه‌های عینی آن را در سوریه، عراق و یمن می‌توان کاملاً مشاهده نمود. بنابراین، شناخت فلسفه وجودی جنگ‌های نیابتی در دوران اخیر و کشف راهبردهای مقابله با آن در جهت ایجاد آمادگی‌های دفاعی برای متولیان امور دفاعی کشور و نیروهای مسلح، از اهمیت زیادی برخوردار است و می‌تواند از غافلگیری و بروز جنگ‌های ناخواسته جلوگیری نماید و بی‌توجهی به شناخت این نوع جنگ‌های نوظهور می‌تواند خسارات جبران‌ناشدنی برای جهان اسلام و به تبع آن انقلاب اسلامی در پی داشته باشد و منابع حیاتی جهان اسلام را به هدر دهد. بدین منظور، این تحقیق در پی پاسخ به این سؤال است که فلسفه جنگ‌های نیابتی در عصر جدید چیست؟

مبانی نظری فلسفه^۱

«فلسفه» به‌عنوان بخشی از اندیشه بشری که به‌دنبال چیستی پدیده‌ها می‌باشد، قدمت دیرینه‌ای در تاریخ اندیشه‌ورزی انسان دارد و شاید چندان دور از واقع نباشد که فلسفه را نخستین صورت از صور تفکر انسان بدانیم؛ چراکه سؤال از چیستی پدیده‌ها، مبدأ اندیشه‌ورزی انسان به‌شمار می‌رود. پرسش از چیستی پدیده‌ها در هر حوزه‌ای از رفتار بشری مصداق پیدا می‌کند. از همین رو، با اقسام مختلفی از فلسفه نظیر فلسفه سیاست، فلسفه اخلاق، فلسفه حقوق، فلسفه نظامی یا همان فلسفه جنگ و صلح و... مواجه هستیم.

1. Philosophy

«فلسفه نظامی به ترسیم قانون ملی آرمانی تنازع بقای مادی و معنوی یک ملت - کشور با توسل به قوه قهریه برای نیل به امنیت نسبی در شرایط جنگ و صلح می‌پردازد. به عبارت دیگر، فلسفه نظامی به پرسش "چرا جنگ" پاسخ می‌دهد.» (جمشیدی، ۱۳۸۳: ۳۰).

«بنابراین، فلسفه نظامی نوع یا شکلی از اندیشه نظامی است که مبتنی بر یک منظومه فلسفی و جهان‌شناسی خاص می‌باشد که به دنبال کشف حقیقت در حوزه امور نظامی است. در واقع، فلسفه نظامی بخشی از فلسفه سیاسی و فلسفه اخلاق می‌باشد که بیشتر به دنبال چرایی پدیده‌هایی همچون جنگ و صلح است. از همین رو، جامعه‌ای که برای خود فلسفه سیاسی خاصی قائل است، لاجرم دارای اندیشه نظامی و به تبع آن فلسفه نظامی مختص خود نیز می‌باشد. البته در میان متون و ادبیات فلسفی، دیدگاه فلسفی در باب امور نظامی به عنوان معرفتی مستقل تأیید نشده، بلکه نگرش فلسفی در باب امور نظامی اغلب به عنوان بخشی از فلسفه سیاسی و فلسفه اخلاق اندیشمندان مطرح شده است» (آجرلو، سایت باشگاه اندیشه، ۱۳۸۸/۰۱/۱۹).

جنگ^۱

انسان از دوران بسیار کهن تا به امروز، همواره درگیر پدیده خونبار جنگ بوده است. این پدیده در طول تاریخ گذشته از چشم‌اندازهای گوناگونی مورد مطالعه قرار گرفته و اندیشمندان علوم سیاسی، اجتماعی، روان‌شناسی و نظامی درخصوص جنگ و موضوعات مرتبط با آن مطالعات فراوانی نموده‌اند و هریک از زاویه‌ای به نظریه‌پردازی پیرامون آن پرداخته‌اند. بین دانشمندان علوم مختلف بیش از همه جامعه‌شناسان به ارائه تعریف جنگ پرداخته‌اند. آنها برخوردهای مسلحانه بین گروه‌های انسانی را مبنای تعریف خود قرار داده‌اند. بنابراین، از منظر آنها جنگ می‌تواند نزاع بین گروه‌های کوچک تا مقیاس منطقه‌ای و حتی جهانی تعمیم یابد، لذا در تعریف جامع از جنگ توجه بیشتری به این نکته ضروری است.

واژه "جنگ" در لغتنامه‌های فارسی به معنای نبرد، پیکار، رزم، کارزار، آورد، و زد و خورد و کشتار میان چند تن یا میان سپاهیان دو کشور آمده است (فرهنگ فارسی عمید، ۱۳۷۲: ۷۰۶) و واژه War از ریشه آنگلوساکسون Were که به ریشه فرانسه Guerre و آلمانی Wirr مربوط

1. war

می‌شود، به معنای آشفتگی (آشفتگی در نظم عادی و آئین صلح) است. از این رو می‌توان آن را نزاع و کشمکش نیز تعبیر نمود که دلالت بر منازعه بین گروه‌های عمده مانند طوایف، قبایل، اجتماعات مذهبی و یا گروه‌های اجتماعی، دولت‌ها و اتحادها دارد.

«اصطلاح جنگ، به انواع اعمال قهریه و جبریه‌ای اطلاق می‌شود که دولتی نسبت به دولت دیگر اعمال می‌دارد تا آن را به تمکین به اراده خود مجبور سازد» (آقایی و علی‌بابایی، ۱۳۶۶: ۲۴۳).

«جی اس استارک»^۱ یکی از حقوقدانان بین‌الملل در کتاب مقدمه‌ای بر حقوق بین‌الملل می‌نویسد: «جنگ یک نزاع بین دو یا چند حکومت است که ابتدا با نیروی مسلح همراه است. هدف نهایی هریک از طرفین غلبه بر دیگری و تحمیل شرایط مورد نظرش برای برقراری صلح است» (اصول جنگ هند، ترجمه دافوس سپاه: ۸).

«کوئینسی رایت»^۲، «جنگ را عمل خشونت‌باری می‌داند که هدفش وادارکردن حریف به اجرای خواسته است» و به عقیده او، جنگ هنر سازماندهی و به‌کارگیری نیروهای مسلح برای رسیدن به هدف است (اصول جنگ هند، ترجمه دافوس سپاه: ۸). به عقیده کلازویتس^۳ «جنگ چیزی نیست مگر دوئل در مقیاس بزرگتر... (کلازویتس، ۱۹۷۹: ۷۹).

«گاستون بوتول» پس از برشمردن تعدادی از ویژگی‌های جنگ‌ها تعریفی از جنگ را ارائه می‌دهد که: «جنگ مبارزه مسلحانه و خونین بین گروه‌های سازمان‌یافته است.» وی در ادامه توضیح می‌دهد که جنگ شکلی از خشونت است که خصلت اساسی گروه‌های درگیر و روش‌های به‌کاررفته در آن، نظم و سازمان‌یافتگی است. به‌علاوه، جنگ از نظر زمانی و مکانی محدود و مقید به قوانین حقوقی است که برحسب زمان و مکان به‌شدت متغیرند (ادیبی، ۱۳۷۹: ۹-۶).

در فرهنگ راهبردی، جنگ هنر پیشبرد اهداف سیاسی با استفاده از نیروهای مسلح تعریف شده است (محمدنژاد و نوروزی، ۱۳۷۸: ۱۰۳).

1. J.S.Stark
2. Quincy Right
3. Clausewitz

در تعریف نظامی آن، «جنگ عبارت است از برخورد خشونت‌آمیز نیروهای مسلح دو یا چند دولت پس از به بن‌بست رسیدن راه‌حل‌های سیاسی به‌منظور تحمیل اراده و یا جلوگیری از تحمیل اراده یکی بر دیگری» (دانشکده فرماندهی و ستاد، ۱۳۷۵: ۱۳).

می‌توان گفت: «جنگ نوعی تقابل خشونت‌آمیز و برنامه‌ریزی‌شده بین دو طرف متخاصم است که در آن دست‌کم از نظر یک طرف امکان رسیدن به اهداف از طریق شیوه‌های مسالمت‌آمیز از بین رفته است.» هدف جنگ توسل به زور برای تحمیل اراده به دشمن است که با وقوع جنگ هر کدام از دو طرف تخاصم اگر در شرایط مناسبی قرار داشته باشند، صدماتی متحمل شده و نتایج جنگ را به سود خود رقم خواهند زد.

جهاد^۱

اصولاً عملیات خصمانه‌ای که امروزه تحت عنوان جنگ در دنیا متداول است، در فرهنگ اسلامی جایی ندارد. آنچه در اسلام مقامی دارد "جهاد" یا "جنگ مقدس" است که دارای معنی خاص، با هدف‌هایی کاملاً متفاوت با جنگ است. از این رو، عبارت "هر جنگی جهاد نیست و هر جهادی هم جنگ نیست" روشنگر عدم ارتباط میان دو مفهوم جنگ و جهاد است و در اسلام جنگی مشروعیت دارد که منطبق بر مفهوم جهاد باشد. اگر تمامی تعاریفی را که از جنگ ارائه نموده‌اند، در کنار تعاریفی که فقهای اسلامی از جهاد نموده‌اند قرار دهیم، مهم‌ترین تفاوتی که وجود دارد این است که فقه اسلام، قید بسیار مهمی در کنار جهاد قرار داده است و آن قید "فی سبیل‌الله" است و حال آنکه در تعاریف جنگ چنین قیدی به چشم نمی‌خورد. فی سبیل‌الله یعنی رعایت اوامر و نواهی خداوند در جنگ یا به تعبیر دیگری رعایت حد و مرزهای الهی که خداوند توسط پیامبر (ص) برای مسلمین به‌ارمغان آورده است.

جهاد در اصل به‌معنای تلاش و کوشش است، ولی در فقه اسلام، جهاد دو مفهوم عام و خاص دارد. در معنی عام آن، هرگونه تلاش در راه خدا را جهاد گویند و در معانی مختلف آن فاقد جنبه‌های نظامی است، اما جهاد در معنی خاص آن، جنگ مقدس و یا جنگ در راه دین و حق که در قرآن کریم بیشتر از واژه "قتال" استفاده می‌گردد، معنی می‌شود. البته در آیات متعددی در قرآن به واژه‌هایی چون "حرب"، "قتال"، "جهاد" برمی‌خوریم که تمامی آنها

1. Jihad

به معنای جنگ است. از منظر اسلام اهداف اصلی جهاد، جدا از اهداف عالیه اسلام نمی باشد، ولی به طور کلی اندیشمندان اسلامی، جهاد را در دو نوع جهاد ابتدایی و جهاد تدافعی مورد مطالعه قرار داده اند و اهداف جهاد را چنین بیان نموده اند:

۱. جلوگیری از تعدی و تجاوز و ظلم؛
۲. دفاع از جان، مال و ناموس مردم؛
۳. اشاعه احکام الهی و توسعه حاکمیت اسلام؛
۴. از بین رفتن فتنه.

چنانچه در قرآن کریم آمده است: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» و در راه خدا با کسانی که با شما می جنگند، نبرد کنید؛ و از حد تجاوز نکنید، که خدا تعدی کنندگان را دوست نمی دارد. (بقره/۱۹۰)؛ و در آیات دیگر می فرماید: «...فَمَنْ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ.» (بقره/۱۹۴)، هر کس به شما تجاوز کرد، همانند آن بر او بشورید و از خدا بپرهیزید (زیاده روی نکنید)؛ و بدانید خدا با پرهیزگاران است. و «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ.» (انفال/۳۹) و با آنها پیکار کنید تا فتنه باقی نماند؛ پس اگر آنان دست برداشتند، (مزاحم آنها نشوید؛ زیرا) دشمنی جز بر ستمکاران روا نیست.

حضرت امام خمینی (ره) اهمیت و جایگاه جهاد را با توجه به آیه ۲۴ سوره توبه چنین ترسیم می کنند: «بعد از حب خدای تعالی و رسول اکرم (ص) بین تمام احکام الهی، جهاد فی سبیل الله را ذکر فرموده و تنبه داده که جهاد فی سبیل الله در رأس تمام احکام است و تذکر داده که در صورت قعود از جهاد، منتظر عواقب آن باشید، از ذلت و اسارت و بر باد رفتن ارزش های اسلامی و انسانی و نیز از همان چیزها که خوف آن را داشتید، از قتل عام صغیر و کبیر و اسارت ازواج و عشیره. بدیهی است که همه اینها پیامد ترک جهاد، خصوصاً جهاد دفاعی است که ما اکنون گرفتار آن هستیم.» (امام خمینی (ره)، صحیفه نور، جلد ۲۰: ۱۱۰)

امام خمینی (ره) در سال ۱۳۵۹ شمسی در مورد جنگ ایران و عراق نیز فرمود: «جنگ ما، جنگ عقیده است، جغرافیا و مرز نمی شناسد و ما باید در جنگ اعتقادیمان، بسیج بزرگ

سربازان اسلام را در جهان به‌راه اندازیم.» (امام خمینی(ره)، صحیفه نور، جلد ۱۳: ۱۰۹) و در پایان جنگ در سال ۱۳۶۷ نیز فرمودند: «جنگ ما، جنگ مکتب ماست، علیه تمامی ظلم و جور است، جنگ ما، جنگ پا برهنگی علیه خوش‌گذرانی‌های مرفهین و حاکمان بی‌درد کشورهای اسلامی است... این جنگ محصور مرز و بوم نیست... این جنگ ما، جنگ اعتقاد است...» (امام خمینی(ره)، جلد ۲۰: ۲۲۳ - ۲۲۲). ایشان در جای دیگر می‌فرمایند: «ملتی که بخواهد شرافت خودش را حفظ کند، اسلام را که مبدأ همه شرافت‌هاست بخواهد حفظ کند، این ملت باید علاوه بر جهاد، استقامت در جهاد داشته باشد. استقامت معنایش این است که اگر رفتاری‌هایی پیدا شد در جهاد، اگر در جنگ‌هایی که پیش می‌آید برای یک ملتی که می‌خواهد شرافتمند باشد، می‌خواهد اسلام را و نهضت اسلامی را به‌ثمر برساند، از مشکلات هراس نداشته باشد. در مشکلات سستی نکند. این امر خداست. خدای تبارک و تعالی که دفاع را بر همه ملت و بر همه مسلمین واجب کرده است و ما هم الآن در آن امر واقع شده‌ایم که دفاع می‌کنیم از شرافت خودمان، دفاع می‌کنیم از اسلام عزیز... در طول تاریخ نظیر ندارد که یک ملت سی و چند میلیون به یک قدرت‌های بزرگ چندصد میلیونی با آن همه ابزار غلبه کرده است و دست آنها را کوتاه کرده است. چه می‌خواهد دیگر بشود، بالاتر از این امر چیست؟ امروز روز استقامت است. امروز روز پایداری است. برادران و خواهران باید پایدار باشند و استقامت کنند و این نهضت را - ان‌شاء الله - به پیروزی نهایی برسانند.» (صحیفه امام، ج ۱۳: ۶۶۳ - ۶۶۴).

مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) می‌فرمایند: «مادامی که نظام جمهوری اسلامی با انقلاب همراه است، نباید لحظه‌ای تصور شود که تهدیدی متوجه او نیست... اگر فرض ما این است که جمهوری اسلامی را توأم و آمیخته با انقلاب اسلامی فهمیدیم و قبول کردیم، پس باید فرض ما بر این باشد که دشمنی و تهدید برای این انقلاب - که مثل روحی در کالبد این جمهوری وجود خواهد داشت - همواره متصور خواهد بود و نیرویی که از انقلاب باید دفاع کند، همیشه لازم است... ما باید فرض کنیم که همواره دشمن داریم و انقلاب تهدید می‌شود. نمی‌خواهم بگویم حتماً جنگی علیه ما به راه خواهد افتاد؛ شکل خاصی از تهدید مورد نظر نیست؛ اما آنچه که می‌توانم در قلبم به آن معتقد باشم، این است که تهدید علیه نظام جمهوری اسلامی که انقلاب را با خود دارد و از او جدا نشده است، همیشگی است. فقط یک شق دیگر

وجود دارد که ما آن شقه را رد کردیم و آن، این است که جمهوری اسلامی برقرار باشد، اما دیگر انقلاب نباشد؛ در آن صورت فرض می‌شود که ما دشمنی هم نداشته باشیم! این امر اصلاً قابل تصور نیست. ما برای جمهوری اسلامی تعریفی نداریم که با نبودن انقلاب و یا جدایی از آن منطبق باشد و بسازد. باید همه تصمیم‌گیری‌ها برای آینده را براساس این تحلیل و مبنا قرار بدهیم.» (امام خامنه‌ای، بیانات در ۱۳۶۸/۰۴/۱۹) و «این حقیقت است که دفاع، جزئی از هویت یک ملت زنده است. هر ملتی که نتواند از خود دفاع بکند، زنده نیست. هر ملتی هم که به فکر دفاع از خود نباشد و خود را آماده نکند، در واقع زنده نیست. هر ملتی هم که اهمیت دفاع را درک نکند، به یک معنا زنده نیست. ما نمی‌توانیم چشم و قدرت تحلیل داشته باشیم، توطئه عمیقِ عنادآمیز استکبار علیه اسلام و انقلاب و نظام اسلامی را ببینیم، در عین حال به فکر دفاع نباشیم. خدا آن روز را نیاورد که این ملت و برگزیدگانش، از تهاجم عنودانه خباثت‌آمیز استکبار جهانی و در رأس آنها امریکا، دچار غفلت بشود.» (امام خامنه‌ای، بیانات در ۱۳۶۸/۰۸/۲۹) و «ملتی که نمی‌تواند از خود دفاع بکند، در هیچ‌یک از حوادث عالم و معادلات جهانی، چیزی نصیبش نخواهد شد. ملتی که چشم به دست بیگانگان و دل به امید کمک آنها دارد، هنگام خطر نمی‌تواند از خود دفاع کند. آن ملتی در خور احترام است که بتواند جوانانی را در سلک نیروهای مسلح خود منتظم کند و به آنها آن قدرت و آن ایمان و آن باور و امید را ببخشد که در روز خطر بتوانند از او دفاع کنند. ملت ما این عظمت را داشت و نیروهای مسلح ما این تجربه‌دشوار، اما شیرین را از سر گذراندند.» (امام خامنه‌ای، بیانات در ۱۳۶۹/۰۷/۱۴).

عناصر تشکیل دهنده جنگ‌ها

مشخصه و ویژگی جنگ‌ها، همچنان به شکل درگیری خشونت‌آمیز میان ملت‌ها یا گروه‌های مسلح به‌منظور دستیابی به اهداف سیاسی یا ایدئولوژیک تعریف خواهد شد. غبار جنگ تأثیرات اتفاقی و پیش‌بینی‌نشده‌ای بر عملیات‌های نظامی و تصمیم‌گیری در تمامی سطوح خواهد گذاشت و در جنگ از ابزارهای خشونت‌آمیز و غیرخشونت‌آمیز استفاده خواهد کرد.

در حقوق بین‌الملل، جنگ شیوه اجبار همراه با اعمال قدرت و زور است که می‌توان آن را از نظر حقوقی چنین تعریف نمود: جنگ به‌عنوان «ابزار سیاست ملی»، مجموعه عملیات و

اقدامات قهرآمیز مسلحانه‌ای است که در چهارچوب مناسبات کشورها (دو یا چند کشور) روی می‌دهد و موجب اجرای قواعد خاصی در کل مناسبات آنها با یکدیگر و همچنین با کشورهای ثالث می‌شود. در این جهت، حداقل یکی از طرفین مخاصمه در صدد تحمیل نقطه‌نظرهای سیاسی خویش بر دیگری است. به این ترتیب، عملیات قهرآمیز مسلحانه وسیله و هدف تحمیل اراده مهاجم می‌باشد. از تعریف ارائه شده می‌توان چنین نتیجه گرفت که مفهوم حقوقی جنگ شامل چهار عنصر یا رکن اساسی: ۱. عنصر تشکیلاتی و سازمان (کشورها/ ارگانیک)؛ ۲. عنصر مادی (اعمال قدرت مسلحانه)؛ ۳. عنصر معنوی یا روان‌شناسی (قصد و نیت جنگ)؛ و ۴. عنصر هدفدار بودن جنگ (منافع و مصالح ملی) (ضیائی بیگدلی، ۱۳۶۳: ۵۱ - ۴۸).

جنگ نیابتی^۱

معمولاً اصطلاح جنگ اشاره به منازعه مسلحانه دارد، اما «برنارد باروخ»^۲ پس از جنگ جهانی دوم، اصطلاح «جنگ سرد»^۳ را ابداع نمود تا دلالت بر رابطه خصومت و رقابت شدید اما بدون استفاده آشکار از تسلیحات داشته باشد. با پایان جنگ جهانی دوم و تقسیم جهان به دو قطب شرق و غرب، دوران جدیدی در مناسبات بین‌المللی و نظامی آغاز شد که به آن دوران جنگ سرد می‌گویند. این دوران از سال ۱۹۴۵ و پایان جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۹۰م، یعنی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ادامه می‌یابد. «جنگ سرد اصطلاحاً به جنگی اطلاق می‌شود که از تنش‌ها، کشمکش‌ها و رقابت‌ها در روابط امریکا، شوروی سابق و هم‌پیمانان آنها در طول دهه‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۹۰ بوجود آمد. البته این اصطلاحات که در وضعیت خاص جدا از درگیری‌های مسلحانه به کار برده می‌شود چیزی جز تیرگی مناسبات بین‌المللی و یا فضای حاکم بر روابط دو یا چند قدرت به‌شمار نمی‌آید.

دانش واژه جنگ نیابتی، در دوران جنگ سرد وارد فرهنگ علوم نظامی و راهبردی شد. همان‌طور که ظاهر این عبارت نشان می‌دهد، جنگ نیابتی یعنی جنگی که در آن بازیگران در جنگ به نیابت از بازیگران دیگری که حضور مستقیم ندارند، می‌جنگند. لذا جنگ نیابتی، جنگی میان دو طرف یا بیشتر است که در آن، دست‌کم یکی از طرف‌ها از سوی یک یا چند کشور

1. Proxy war
2. Bernard Barokh

خارجی حمایت می‌شود و هدف از آن نیز دستیابی به اهداف و منافع کشور یا کشورهای حامی است. به عبارت دیگر، هرگاه دو کشور به علت توان بالای نظامی احساس کنند، درگیری نظامی مستقیم آنها می‌تواند هزینه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی بالایی را برای هر دو طرف در پی داشته باشد، تلاش می‌کنند تا بدون وارد شدن به جنگ تمام‌عیار، از طریق حمایت از گروه‌ها یا دولت‌های ثالث به یکدیگر ضربه بزنند. همچنین ممکن است در برخی موارد که دو قدرت اصلی به جنگ مستقیم وارد شده باشند، به صورت هم‌زمان در مناطق دیگری با حمایت از گروه‌ها و کشورهای ثالث به جنگ نیابتی نیز پردازند.

جنگ‌های نیابتی در طول دوران جنگ سرد، امری معمول بود، زیرا دو ابرقدرت هسته‌ای (یعنی آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی) به علت ترس از بروز جنگ هسته‌ای تمایل به درگیری مستقیم با یکدیگر نداشتند. واسطه‌ها در جنگ‌های نظیر افغانستان، آنگولا، کره، ویتنام و نیز در غرب آسیا و امریکای لاتین به کار گرفته شدند. معمولاً بیشترین کاربرد جنگ‌های نیابتی در دوران‌های جنگ سرد است، زیرا به این وسیله می‌توان به جنگ سرد ادامه داد. در واقع می‌توان جنگ‌های نیابتی را با شرایط وقوع جنگ سرد سنجید. زمانی که قدرت‌های بزرگ در شرایط جنگ سرد قرار دارند و از رویارویی مستقیم نظامی پرهیز می‌کنند تلاش دارند تا امنیت خود را از طریق وارد کردن بازیگران دیگر تأمین کنند. وضعیت فعلی حاکم بر روابط ایران و عربستان که گری گوس از آن به جنگ سرد تعبیر می‌کند، نشان می‌دهد که دو کشور برای ممانعت از ورود به منازعه مستقیم در مناطق مختلف از جمله عراق، سوریه و یمن، راهبرد جنگ نیابتی را اتخاذ کرده‌اند.

پس از پایان جنگ سرد نیز به رغم خوش‌بینی‌های اولیه مبنی بر کاهش منازعات و ظهور الگوهای صلح‌گرا، جنگ به عنوان الگوی مسلط سیاست بین‌الملل همچنان به قوت خود باقی ماند. در این میان به دلیل بسط مفهوم «منطقه» به عنوان سطح تحلیل نوین در مطالعات امنیتی، جنگ‌های نیابتی از انحصار بازیگران جهانی و قدرت‌های بزرگ خارج شده و بازیگران منطقه‌ای به طور مستقل تلاش نموده‌اند تا با تقویت و حمایت‌های مالی از گروه‌ها و دولت‌های ضعیف به منطقه‌ای شدن الگوی جنگ‌های نیابتی کمک کنند. بحران کنونی سوریه از جمله

جنگ‌های نیابتی است که درعین حمایت ازسوی بازیگران جهانی، ازسوی بازیگران منطقه‌ای نیز دارای حامیان مالی و لجستیکی است.

در نتیجه، جنگ نیابتی به‌عنوان یکی از اشکال نوین جنگ در جهان معاصر شناخته می‌شود. دلایل بروز و ظهور چنین جنگ‌هایی را می‌توان از مناظر مختلف از جمله تحولات جهانی، تحول در کارکرد دولت، تحول در مفهوم منافع ملی و ظهور بازیگران غیردولتی و شبکه‌های اطلاعاتی که منجر به تسریع و تشدید جنگ‌ها شد، مورد توجه قرار داد. همچنین افزایش هزینه جنگ تمام‌عیار مستقیم و تأثیرات منفی که این نوع جنگ‌ها بر افکار عمومی جهانی می‌گذارد، باعث شده است قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی راهبرد خود را به سمت نیابتی کردن درگیری‌ها و منازعات سوق دهند.

تعاریف جنگ نیابتی

جنگ نیابتی، جنگ واسطه‌ای یا جنگ وکالتی؛ وضعیتی است که در آن قدرت‌های درگیر به‌جای اینکه مستقیماً وارد جنگ با یکدیگر شوند با حمایت‌های مالی، تسلیحاتی و تبلیغاتی از کشورها یا گروه‌های مسلح دیگری که با قدرت مقابل یا متحدین آن در جنگند، سعی در تضعیف آن قدرت یا فشار بر آن دارند. در جنگ نیابتی، ابرقدرت‌ها و قدرت‌های جهانی به‌جای مداخله اولیه مستقیم نظامی در مناطق هدف، گروه‌ها و کشورهای کوچک‌تر و ضعیف‌تر و هم‌پیمان با خود را به‌نیابت از خود، به وادی عملیات نظامی می‌کشند و در پس‌پرده، حمایت‌های مالی و تسلیحاتی و اطلاعاتی خود را از ایشان به‌عمل می‌آورند. چنانچه گروه‌ها یا کشورهای نایب در جنگ، در رسیدن به اهداف خود و کشورهایی که به نیابت از آن‌ها وارد جنگ شدند، موفق نبودند، آن موقع است که کشورهای اصلی و قدرتمند ابتدا حمایت‌های خود را بیشتر می‌کنند، روش‌های حمایتی خود را گسترده می‌کنند و در نهایت اگر کار به جایی نرسید، خودشان وارد میدان می‌شوند تا به‌اصطلاح کار را تمام کنند» (رشید و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۰).

جنگ نیابتی، جنگی است که در آن هریک از طرفین مخاصمه به‌نیابت از طرف یک قدرت بزرگ عمل می‌کنند. به‌عبارت‌دیگر، استفاده از نیروهای نظامی یک کشور تحت‌الحمایه در میدان‌های نبرد به‌جای نیروهای خودی، جنگ نیابتی است (نوروزی، ۱۳۸۵: ۳۰۲).

در ادبیات نظامی رایج، به جنگی که توسط یک دولت ثالث و یا عوامل غیردولتی طرفدار یک دولت، به خاطر نیل به مقاصد آن دولت انجام می‌گیرد، جنگ به نمایندگی یک کشور دیگر یا جنگ نیابتی گفته می‌شود. ضمن اینکه، جنگ‌های نیابتی ممکن است همراه با جنگ تمام‌عیار نیز اتفاق بیفتند. جنگ نیابتی خالص تقریباً وجود ندارد، زیرا گروه‌هایی که با یک کشور خاص در جنگ هستند، معمولاً به دنبال منافع و هدف‌های خاص خود هستند که ممکن است با منافع و هدف‌های کشور حامی آنها یکی نباشد.

در بسیاری از موارد به علت توان بالای نظامی قدرت‌های اصلی، درگیری نظامی مستقیم آنها با یکدیگر می‌تواند هزینه‌های سیاسی، اقتصادی و انسانی را برای هر دو طرف در پی داشته باشد و از این رو طرفین تلاش می‌کنند که بدون وارد شدن به جنگ تمام‌عیار، از طریق حمایت از گروه‌ها و دولت‌های ثالث به طرف مقابل ضربه بزنند و یکدیگر را تضعیف نمایند که به آن جنگ نیابتی اطلاق می‌شود.

در تبیین مفهومی جنگ‌های نیابتی باید گفت که این نوع جنگ‌ها، کشمکش میان دو بازیگر است که هیچ‌یک از آنها خود را به طور مستقیم دخیل نمی‌کنند. در این جنگ‌ها، قدرت‌های مخالف، از یک نیروی ثالث (بازیگران دولتی یا غیردولتی خشونت‌طلب و سربازان مزدور) به عنوان دست‌نشانده استفاده می‌کنند. البته تلاش می‌شود گستره به‌کارگیری این گروه‌ها در اندازه‌ای باشد که به جنگ تمام‌عیار منجر نشود (شیرازی، ۱۳۹۴: ۸۰).

بنابراین، مفهوم دست‌نشانده‌گی از جمله مفاهیم مرتبط با جنگ‌های نیابتی است. این مفهوم در کنار جنگ‌های کم‌شدت تلاش می‌کند تا فضای نامتقارن جنگ‌های آینده را ترسیم کند. کارشناسان حوزه جنگ بر این باورند که تاکنون برای اصطلاح «جنگ نیابتی»، تعریف واحدی ارائه نشده است. لذا در اینجا تعاریف گوناگونی که توسط مؤسسه گالوپ جمع‌آوری شده است، ارائه می‌شود: (www.gallup.com/poll)

۱. جنگ نیابتی، جنگ واسطه‌ای یا جنگ وکالتی جنگی است که در آن قدرت‌های درگیر به جای این که مستقیماً وارد جنگ با یکدیگر شوند، از طرف‌های ثالث برای جنگ با طرف مقابل استفاده می‌کنند. گاهی ممکن است از یک دولت به عنوان طرف ثالث استفاده شود، اما بیشتر اوقات طرف‌های ثالث را بازیگران غیردولتی، نیروهای مزدور و مانند آنها تشکیل

می‌دهند. هدف از جنگ نیابتی این است که بدون وارد شدن به جنگ تمام‌عیار از طریق ثالث به طرف مقابل ضربه زد.

۲. در تعریف مفهوم جنگ نیابتی گفته می‌شود که منظور از آن، جنگی میان دو طرف یا بیشتر است که در آن، دست‌کم یکی از طرف‌ها از سوی یک کشور خارجی حمایت می‌شود و هدف از آن نیز دستیابی به اهداف و منافع کشور یا کشورهای حامی است.

۳. جنگ نیابتی، جنگ واسطه‌ای یا جنگ وکالتی، وضعیتی است که در آن قدرت‌های درگیر به‌جای اینکه به‌طور مستقیم وارد جنگ با یکدیگر شوند با حمایت‌های مالی، تسلیحاتی و تبلیغاتی از کشورها یا گروه‌های مسلح دیگری که با قدرت مقابل یا متحدان آن در جنگند، سعی در تضعیف آن قدرت یا فشار آوردن بر آن می‌نمایند.

۴. جنگ نیابتی به جنگ‌هایی گفته می‌شود که قدرت‌های بزرگ در سرزمینی غیر از سرزمین اصلی خود با یکدیگر انجام می‌دهند. معمولاً سرزمین‌های کوچک‌تر و ضعیف‌تر به‌عنوان زمین این بازی در نظر گرفته می‌شوند.

۵. جنگ نیابتی، جنگی است که توسط یک قدرت اصلی برانگیخته می‌شود و خود آن کشور در جنگ شرکت نمی‌کند.

۶. جنگ نیابتی، جنگی است که در آن دو کشور بدون دخالت نظامی مستقیم از طرف‌های ثالث به‌عنوان مکمل (نماینده) استفاده می‌کنند.

۷. جنگ نیابتی عبارت است از تشریک هزینه‌های جنگ با یک جانشین انسانی یا فناورانه به‌منظور به‌حداقل‌رساندن هزینه‌های جنگ برای مالیات‌دهندگان، سیاست‌مداران و ارتش خودی.

۸. جنگ نیابتی را می‌توان جنبه‌ای از جنگ شراکتی دانست که در آن درجه‌ای از همکاری راهبردی و عملیاتی بین نیروهای منظم و نامنظم قابل تعریف است. در جنگ شراکتی دو نیرو فعالیت‌های یکدیگر را با همکاری در سطوح راهبردی و عملیاتی تکمیل می‌کنند.

۹. جنگ نیابتی، بیشتر به‌صورت چتری است که در آن حامی و جانشین می‌توانند فعالان دولتی یا غیردولتی باشند. فعالان غیردولتی می‌توانند سازمان‌های تروریستی، گروه‌های شورشی، جنبش‌های فراملی، مزدورها یا شرکت‌های خصوصی امنیتی باشند.

۱۰. در جنگ نیابتی، ابرقدرت‌ها و قدرت‌های جهانی به‌جای مداخله اولیه مستقیم نظامی در مناطق هدف، گروه‌ها و کشورهای کوچک‌تر و ضعیف‌تر هم‌پیمان با خود را با به‌نیابت از خود به وادی عملیات نظامی می‌کشند و در پس پرده، حمایت‌های مالی و تسلیحاتی و اطلاعاتی خود را از ایشان انجام می‌دهند (رشید و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۰).

ویژگی‌های جنگ‌های نیابتی

به‌طور کلی، از دیدگاه علمی هرگونه برخورد فیزیکی خشونت‌بار بین انسان‌ها، جنگ دانسته نمی‌شود. خشونت می‌تواند نمودی چون جنگ داشته باشد. باین‌حال در مفهوم خاص خود به سیاست نزدیک می‌شود. در یک دسته‌بندی، خشونت را می‌توان به دو بخش فردی و دسته‌جمعی تقسیم کرد. بدیهی است که جنگ در رده خشونت دسته‌جمعی قرار می‌گیرد، بنابراین می‌توان ویژگی‌های عمومی جنگ‌ها را چنین برشماری نمود: ۱. جنگ همراه با خشونت دسته‌جمعی است؛ ۲. دارای تشکیلات و اداره مربوطه است؛ ۳. معمولاً در خدمت منافع ملی است؛ ۴. دارای ویژگی حقوقی و روانی است؛ ۵. دارای نوعی نظم است؛ ۶. همراه با خونریزی و مرگبار است؛ و ۷. گاهی همراه با پیروزی و یا شکست است (قنبری جهرمی، ۱۳۸۱: ۱۴).

همان‌طور که در مفهوم جنگ نیابتی آمده است، جنگ نیابتی دارای ویژگی‌هایی است که آن را از سایر جنگ‌ها مانند جنگ تمام‌عیار، جنگ عمومی، جنگ منظم و نامنظم (چریکی)، جنگ متقارن و نامتقارن، جنگ محدود (متعارف) و نامحدود (غیر متعارف) متمایز می‌سازد. بنابراین، جنگ نیابتی از ویژگی‌های کلی زیر برخوردار است:

۱. در جنگ نیابتی، طرفین اصلی جنگ از درگیری مستقیم علیه یکدیگر اجتناب می‌ورزند. به‌عبارت‌دیگر، در جنگ نیابتی دو طرف جنگ سعی می‌کنند به‌طور رسمی کمتر خودشان را ظاهر کنند و از نیروها و ابزارهای محلی و منطقه‌ای در جهت نیل به اهدافشان استفاده کنند؛
۲. از حیث جغرافیای صحنه جنگ، جنگ نیابتی ممکن است در عمق مناطق راهبردی یکدیگر صورت گیرد و یا در مرزهای رقیب و یا در داخل جغرافیای رقیب به‌وقوع بپیوندد، یعنی نیروها و ابزارهای درون ساختاری را برای جنگ نیابتی بسیج کنند؛

۳. از لحاظ بازیگران نیابتی، در جنگ نیابتی ممکن است یک یا چند بازیگر نیابتی ایفای نقش نمایند و همچنین بازیگر نیابتی ممکن است شامل یک یا چند گروه قومی، مذهبی و یا یک دولت یا همه آنها با هم باشند؛

۴. از لحاظ نحوه حمایت، ممکن است حمایت همه‌جانبه (حمایت‌های مالی، تسلیحاتی و تبلیغاتی و...) از یکی از طرف‌های درگیر باشد و یا حمایت‌های محدود. همچنین پشتیبانی ممکن است مستقیم یا غیرمستقیم باشد؛

۵. جنگ نیابتی از حیث هدف، ممکن است در برخی اوقات جنگ‌های نیابتی برای فراهم‌ساختن زمینه‌های فرسایش قدرت ساختاری کشورهای فراروی خود یا سرنگونی دولت مفروض هدف‌گذاری شود و در بعضی موارد نیز از طریق بازیگران واسطه‌ای یا نیابتی بازی «برد - برد» دنبال شود. همچنین جنگ نیابتی ممکن است با هدف توجیه حضور خود در جغرافیای موردنظر به بهانه تأمین امنیت کشور تحت اشغال راه‌اندازی شود؛

۶. از لحاظ ابزار، جنگ نیابتی به تناسب بازیگر نیابتی که دولتی باشد یا گروه‌های مسلح، از ابزارهای متعارف و حتی غیرمتعارف استفاده می‌شود و از این نظر فرقی با جنگ‌های متعارف ندارد؛

۷. جنگ نیابتی بدون وجود بسترها یا زمینه‌های تنش و اختلاف یا شکاف بین بازیگران نیابتی با بازیگر مورد هدف، تحقق پیدا نمی‌کند. در واقع، بازیگران با بهره‌گیری از گسل‌های موجود یا با ایجاد توهمات تهدیدکنندگی از ناحیه بازیگر هدف، جنگ نیابتی را راه‌اندازی می‌کنند. آنچه در غرب آسیا دیده می‌شود از شکاف‌ها و انگیزه‌های قومی و مذهبی به شدت سوء استفاده شده است.

اهداف جنگ نیابتی

"هدف" نقطه مطلوب در آینده که تمرکز کلیه توانایی‌ها، مقدرات و تلاش‌ها به سمت دستیابی به آنهاست (نوروزی، ۱۳۸۵: ۶۷۰).

کارهایی است که باید تا زمانی معین انجام شود و نتایج مطلوبی است که ما در صدد تحقق آن هستیم. با تعیین اهداف، تلاش برای دستیابی به اهداف، جهت‌دهی می‌شود و برای وصول

1. Objective

به آنها، ظرف زمانی تعیین می‌شود و مشخص می‌شود که می‌خواهیم در چه محدوده‌ی زمانی به آن برسیم (شهلائی و همکاران، ۱۳۸۸: ۳۵).

اهداف دارای سطوح مختلفی به شرح زیر می‌باشند:

"هدف غایی یا نهایی"^۱ به‌عنوان اولین سطح اهداف که در بعد کلان کشور، سازمان یا ارگان ذی‌ربط تعیین می‌شود. دست‌یافتن به این‌گونه اهداف معمولاً به زمانی بسیار طولانی نیاز دارد. دومین سطح هدف، اهدافی می‌باشند که اگر چه زمان رسیدن به آنها طولانی است اما در قالب زمان و مکان تعریف‌شده، توسط سازمان ذی‌ربط می‌توان به آنها دست یافت. این هدف‌ها را "اهداف اصلی"^۲ یا گاهی مأموریت عمده سازمان می‌گویند. سطح سوم، اهدافی هستند که طی یک برنامه میان‌مدت قابل حصول باشند. این اهداف را وظیفه‌ای می‌نامند. آخرین سطح را اهداف عملیاتی یا اجرایی شکل می‌دهند که به آنها «گل»^۳ نیز گفته می‌شود. دسترسی به اهداف وظیفه‌ای و اجرایی نسبت به هدف‌های نهایی و اصلی سریع‌تر است و این‌گونه هدف‌ها در کوتاه‌مدت قابل دستیابی هستند (شهلائی و همکاران، ۱۳۸۸: ۳۵).

در این راستا، اهداف نظامی، اهداف خاصی هستند که تلاش‌ها و منابع نظامی برای تحقق آنها به‌کار می‌رود. هدف نظامی ابزار نیل به هدف سیاسی است. بنابراین، اهداف نظامی باید تحت حاکمیت اهداف سیاسی باشند. اهداف سیاسی و نظامی از هم جدا نیستند، اما از یکدیگر کاملاً متمایزند (شهلائی و همکاران، ۱۳۸۸: ۳۵). اهداف نظامی در یک تقسیم‌بندی می‌تواند شامل: اهداف راهبردی، عملیاتی و تاکتیکی و یا اهداف اصلی و اهداف واسطه شوند. در نتیجه هر نوع اقدام دفاعی یا تهاجمی، مبتنی بر یک سلسله اهداف کلی است که آنها را اهداف نظامی می‌نامند و جنگ و ستیز بین کشورهای متخاصم دارای اهدافی است در راستای هدف کلی و سیاسی که یک کشور برای خود ترسیم می‌نماید. به عقیده «سان تزو»^۴، جنگ بدون هدف نیست و غایتی دارد، ابتدا برای جنگ هدف‌گذاری می‌شود و سپس با عقل و منطق و به‌کارگیری اصولی، آن را اداره می‌نمایند. وی، هدف اصلی جنگ را دستیابی به پیروزی در:

-
1. Ends Or Purposes
 2. Aims
 3. Goal
 4. Sun Tzo

«کمترین زمان ممکن، با قبول کمترین ضایعات مادی و تلفات انسانی و با واردآوردن حداقل تلفات به دشمن» می‌داند. (سان تزو، ۱۳۵۸: ۹۵) او معتقد است که «پیروزی هدف اصلی و عمده جنگ است. اگر این پیروزی دیر به دست آید، سلاح‌ها کند و روحیه‌ها تضعیف می‌شود.» (سان تزو، ۱۳۵۸: ۴۲).

باید به خاطر سپرد که جنگ‌ها به منزله یک نهضت اجتماعی ماهیت‌های گوناگونی دارند و بنا به ماهیت و اهدافی که تعقیب می‌نمایند، آنها مختلف و دگرگون می‌شوند. به بیان دیگر، جنگ‌ها بنا به اهداف و نیات تعریف می‌شوند و نه به نتایجی که تحصیل می‌نمایند (ادیبی، ۱۳۷۹: ۹ - ۶). بنابراین، به‌طور کلی جنگ‌ها ممکن است برای تحقق یک یا چند هدف زیر پدید آیند: ۱. تصرف سرزمین و کشورگشایی؛ ۲. تحقق اهداف رهبران سیاسی - نظامی جاه‌طلب؛ ۳. دفاع از سرزمین، مملکت و ناموس؛ ۴. تحقق حقوق و قوانین بین‌المللی؛ ۵. تسلط بر منابع و ذخایر یک کشور؛ ۶. احیای کلمه توحید (احیای دین)؛ و درنهایت، ۷. تحمیل اراده و یا جلوگیری از تحمیل اراده دیگری (قنبری جهرمی، ۱۳۸۱: ۱۵).

اهداف جنگ‌های نیابتی را در عصر جدید می‌توان چنین توصیف نمود که دولت‌ها برای روی‌آوردن به جنگ نیابتی توضیحات و توجیحات فراوانی دارند. از جمله اینکه می‌کوشند تا با این کار؛ از جنگ رودررو اجتناب کنند؛ جنگ‌ها و اختلافات خود را با هزینه کمتر (یا به هزینه دیگران) مدیریت کنند؛ علیه یکدیگر اهرم فشار ایجاد کنند؛ همچنین به برآوردی دائمی از قدرت جبهه مخالف خود می‌پردازند. ضمن اینکه، در فضایی که اعتماد بین کشورها کم‌رنگ می‌شود، جنگ نیابتی - البته معمولاً به قیمت تخریب یک سرزمین - به ابزاری برای اعتبارسنجی دوستی‌ها و ائتلاف‌ها تبدیل می‌شود و اگر کشور «الف» به‌طور قابل توجهی قوی‌تر از کشور «ب» باشد، کشور «ب» بهترین گزینه را برای مقابله با «الف» در توسل به جنگ نیابتی می‌بیند و ضرورت حمایت افکار عمومی از جنگ‌ها در کشورهای دارای نظام دموکراتیک و نگرانی از واکنش‌های بین‌المللی در صورت ورود مستقیم یک کشور به جنگ با کشور دیگر، یکی دیگر از علل گرایش به جنگ‌های نیابتی است (www.Blogfa.com).

نظریات پیرامون جنگ نیابتی

در فهم مناسب جنگ‌های نیابتی درک درست از مفهوم «اتحاد» و «ایدئولوژی» و رابطه آنها با جنگ‌های نیابتی است. هنوز میان نظریه‌پردازان حوزه‌های راهبردی در مورد درک درست از رابطه این سه مفهوم اختلاف نظر وجود دارد. عده‌ای معتقدند که اتحادها بر مبنای منافع استوار است و در صورت خدشه‌دار شدن منافع این اتحادها از هم پاشیده و به وقوع جنگ‌های نیابتی منجر خواهد شد. اما عده دیگر معتقدند که عامل شکل‌دهنده به اتحادها ایدئولوژی است. در واقع کشورهای با ایدئولوژی مشترک طبعاً راحت‌تر ائتلاف کرده و علیه دولت‌های رقیب دست به توازن و احتمالاً جنگ می‌زنند. اما عامل ایدئولوژی تا زمانی که منافع حیاتی دولت‌ها خدشه‌دار نشود، می‌تواند به‌عنوان عامل متحدکننده تلقی شود و در صورت خدشه‌دار شدن امنیت حیاتی و اولیه دولت‌ها می‌تواند دولت‌های متحد دارای ایدئولوژی مشترک را به دو قدرت رقیب تبدیل کند. «والت»^۱ بر این باور است که برخی کشورهای دارای ایدئولوژی مشابه ممکن است با یکدیگر رقیب باشند. نمونه این رقابت ایدئولوژیکی که از شکل‌گیری اتحاد جلوگیری می‌کند، پان عربیسم است. در جهان عرب ایدئولوژی پان عربیسم دولت‌های عربی را در دو اردوگاه رقیب قرار داده است. به‌عنوان مثال، بعد از منطقه‌ای و سپس بین‌المللی شدن بحران سوریه، دولت‌ها در دو بلوک مخالف و موافق اسد صف‌آرایی کرده و نمونه بارز جنگ نیابتی را در غرب آسیا به‌نمایش گذاشتند. اما اینکه عامل شکل‌دهنده به توازن و جنگ نیابتی ایدئولوژی است یا منافع و امنیت ملی ممکن است تحلیل‌های متفاوتی ارائه گردد. اما می‌توان گفت بازیگران غیردولتی همچون داعش و النصره بر مبنای عامل ایدئولوژی (فرقه‌ای - مذهبی) وارد جنگ شده‌اند و بازیگران دولتی منطقه‌ای همچون عربستان یا قطر و بین‌المللی همچون روسیه و آمریکا بر مبنای عامل منافع و امنیت ملی، درگیر در بحران شده‌اند. نکته دیگر در فهم مناسب جنگ‌های نیابتی ظهور بازیگران غیردولتی در کنار بازیگران دولتی حاشیه‌ای و یا تابع است که عموماً تلاش دارند تا از قواعد ساختار کلی نظام بین‌الملل که در جهت منافع قدرت‌های بزرگ است، پیروی کنند. در واقع، زمانی که قدرت‌های بزرگ با محاسبه سود - زیان خود به این نتیجه می‌رسند که به‌جای رویارویی مستقیم نظامی که تبعات

1. Walt

مادی و معنوی فراوانی برای آنها دارد تلاش می‌کنند تا از طریق بازیگران دولتی و غیردولتی حامی خود منازعات منطقه‌ای را در محیطی محدودتر و کم‌شدت‌تر مدیریت کنند تا بتوانند اولاً از تسری منازعات و درگیری‌ها در مناطق حیاتی و مرزی خود جلوگیری کرده و ثانیاً از تیررس انتقادات افکار عمومی جهانی مدافع صلح در امان بوده و ثالثاً با فروش تسلیحات نظامی خود به دولت‌ها و بازیگران دیگر درآمدهای هنگفتی را کسب کنند. به‌طور کلی می‌توان گفت: هرچه نظام بین‌الملل سلسله‌مراتبی‌تر و رابطه مرکز - پیرامون در آن قوی‌تر باشد، احتمال وقوع جنگ‌های نیابتی زیاد است. البته جنگ‌های نیابتی را نمی‌توان صرفاً درزمره جنگ‌های نوین و یا جنگ‌های آینده قلمداد کرد، هرچند می‌تواند یکی از وجوه جنگ‌های آینده باشد، بلکه از زمان شکل‌گیری نظام دوقطبی و سپس دوران استعمارزدایی که روابط مرکز با پیرامون ایجاد شد این جنگ‌ها به‌وجود آمدند.

علل گرایش به جنگ‌های نیابتی

در تعریف مفهوم جنگ نیابتی گفته شد که منظور از آن، جنگی میان دو طرف یا بیشتر است که در آن، دست‌کم یکی از طرف‌ها از سوی یک کشور خارجی حمایت می‌شود و هدف از آن نیز دستیابی به اهداف و منافع کشور یا کشورهای حامی است. البته در یک جنگ نیابتی، طرفین جنگ به دلایل مشخص و مخصوص به خود وارد منازعه با یکدیگر می‌شوند؛ اما دلیل اینکه آنها به‌عنوان «نایب» در نظر گرفته شده و آن منازعه حالت جنگ نیابتی پیدا می‌کند، همان عامل پیش‌گفته، یعنی حمایت یک کشور خارجی است. دلیل این حمایت نیز آن است که «نایب» هدفی را دنبال می‌کند که برای حامی مطلوب به نظر می‌رسد.

قبلاً گفته شد که جنگ‌های نیابتی از پایان جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد معمول شده و جنبه تعیین‌کنندگی منازعات جهانی در نیمه دوم قرن بیستم را دارد. هراس از درگیری مستقیم هسته‌ای آمریکا و شوروی که می‌توانست به نابودی کل جهان بینجامد از جمله دلایل ظهور جنگ‌های نیابتی به‌عنوان راهی ظاهراً ایمن‌تر در تداوم دشمنی‌ها بود. همچنین دلایل فوری‌تری برای ظهور جنگ‌های نیابتی در دوره جنگ سرد وجود داشت. شوروی اغلب جنگ‌های نیابتی را به‌لحاظ اقتصادی کم‌هزینه‌تر از درگیری مستقیم می‌دید و «اتحاد شوروی،

به‌ویژه در سال‌های آخر حیات خود، فاقد منابع لازم برای تقابل مستقیم با امریکا بود.» (www.Blogfa.com).

به‌علاوه گسترش رسانه‌ها و تأثیرگذاری آنها بر افکار عمومی موجب شد مخالفت این پدیده نوظهور به‌ویژه افکار عمومی امریکا، منازعات را از حالت مستقیم به غیرمستقیم، واسطه‌ای و نیابتی تبدیل کند. در اغلب اوقات پس از وقوع جنگ‌های مهم، رسانه‌های امریکایی اقدام به انتشار دیدگاه‌های ضدجنگ کرده و می‌کنند که این امر سبب اعمال فشار بر دولت می‌شود. بنابراین، امریکا که نمی‌توانست توجیهات لازم برای افکار عمومی جهت ورود مستقیم به جنگ فراهم کند، ترجیح می‌داد به جنگ‌های نیابتی متوسل شود. یکی از مهم‌ترین نمونه‌های این مورد، وضعیتی بود که پس از حمله اتحاد شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹، امریکا از مداخله مستقیم در این ماجرا خودداری کرد و در عوض، ترجیح داد به حمایت مالی و تسلیحاتی از مجاهدین افغان در مقابل روس‌ها بپردازد. نکته مهم این بود که جنگ افغانستان، تنها چهار سال پس از پایان جنگ ویتنام رخ داد و امریکا به‌دلیل فشار افکار عمومی نمی‌توانست وارد جنگی جدید شود.

یکی دیگر از دلایل استفاده امریکا و شوروی از جنگ نیابتی به‌عنوان ابزاری کارآمد در راهبرد دفاعی خود، ترس از نابودی همه‌جانبه از سوی دشمن بود. به‌عبارت‌دیگر «پارادایم نابودی متقابل» سبب شد دولت‌های امریکا و شوروی طی جنگ سرد با درک این نکته که جنگ مستقیم تأمین‌کننده منافع آنها نبوده و به‌طور متقابل نابودی آنها را به‌همراه دارد، به تکثیر بازیگران دولتی و غیردولتی دست‌نشانده یا نایب پرداختند. وقوع بحران موشکی کوبا در سال ۱۹۶۲ و ترس دو ابرقدرت از وقوع جنگ هسته‌ای تمام‌عیار نمونه ترس از «پارادایم نابودی متقابل» می‌باشد. بنابراین به‌نظر می‌رسید در دوران جنگ سرد اتخاذ راهبرد جنگ نیابتی برای مقابله با رقیب و موازنه‌سازی در سطح نظام بین‌الملل عقلانی و منطقی باشد؛ هرچند راهبردهایی چون ایجاد توازن وحشت و یا جنگ ستارگان در اواخر جنگ سرد از سوی دو ابرقدرت اتخاذ شد، اما پارادایم غالب دوران جنگ سرد جنگ نیابتی بود.

با فروپاشی شوروی بسیاری از اندیشمندان روابط بین‌الملل این نظریه را مطرح کردند که منازعات و درگیری‌های نظامی میان دولت‌ها از بین رفته و دوره‌ای پایدار از صلح در جهان

حاکم خواهد شد. از نظر آنها، پایان یافتن رقابت‌های ایدئولوژیک در سطح کلان و سیطره مطلق ایدئولوژی لیبرال سرمایه‌داری، بازتولید هنجارها و ساختارهای مشترکی را در جوامع و حکومت‌های گوناگون در پی خواهد داشت و این مسئله منجر به زیرسؤال رفتن فلسفه رقابت در صحنه سیاست بین‌الملل خواهد شد. در مقابل عده‌ای از متفکران روابط بین‌الملل از جمله واقع‌گرایان و نواقع‌گرایان معتقدند که مفهوم رقابت عنصر بنیادین و پایدار در روابط میان حکومت‌ها خواهد بود. دلیل این مسئله به ماهیت هرج و مرج [آنارشیک] گونه نظام بین‌المللی مربوط می‌شود که به دلیل فقدان حاکمیت مرکزی در سیاست بین‌الملل دولت‌ها رفتار خود را بر مبنای اصل خودیاری قرار داده و در نتیجه رقابت و جنگ وجه غالب روابط میان دولت‌ها خواهد بود (شیرازی، ۱۳۹۴: ۸۱).

در نتیجه، رویه جنگ‌های نیابتی که از دوران جنگ سرد باقی مانده بود با فروپاشی شوروی سابق از بین نمی‌رفت.

پایان جنگ سرد تحولات عدیده‌ای را در سطح نظام بین‌الملل ایجاد کرد که این تغییرات بر ماهیت جنگ‌های نیابتی نیز بالتبع تأثیرگذار بود. اولین تغییر به نقش‌یابی منطقه به‌عنوان سطح مهمی از تحلیل در مطالعات امنیتی و راهبردی مربوط می‌شد. این موضوع سبب شد که بحران‌ها از سطح نظام بین‌الملل به سطح منطقه‌ای سوق پیدا کنند. در واقع شکل‌گیری بحران‌های عدیده منطقه‌ای ویژگی دوران جدید بود که این موضوع به مداخله بیشتر قدرت‌های بزرگ در مناطق و در نتیجه ایجاد جنگ‌های نیابتی در شکل نوین کمک شایانی کرد. به‌عنوان مثال، تغییرات ساختاری در نظام جهانی، انگیزه کافی برای دولت‌های یاغی و سرکشی همچون عراق برای حمله نظامی به کویت را افزایش داد. این اقدام عراق با واکنش سریع امریکا روبه‌رو شد و امریکا ائتلافی از نیروها را سازماندهی و هدایت کرد که در نتیجه به افزایش حضور نظامی در منطقه غرب آسیا منجر شد. خود این مسئله کمک شایانی به تسلیح و تجهیز دولت‌ها و بازیگران منطقه‌ای اعم از دولتی و غیردولتی برای جنگ در مناطق مختلف کرد.

یکی دیگر از نشانه تغییرات پساجنگ سرد، ظهور بازیگران جدید فرا - فرودولتی است که در نتیجه افزایش ارتباطات و روندهای منبعث از جهانی‌شدن هر روز ابعاد جدیدتری به خود گرفته است. تروریسم یکی از مهم‌ترین پدیده‌های امنیتی پس از جنگ سرد است که در قالب

اشکال و گفتمان‌های متعدد توانسته به مهم‌ترین دستور کار امنیتی بدل شود. تولد و گسترش گروه‌های تروریستی در مناطق مختلف جهان از جمله غرب آسیا، آسیای مرکزی، شبه قاره و آفریقا باعث شده که بازیگران بین‌المللی و منطقه‌ای از آنها در بحران‌های منطقه‌ای و بازتولید جنگ‌های نیابتی استفاده کنند. به‌عنوان مثال، جنگ داخلی سوریه را می‌توان جنگ نیابتی دانست که در آن قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای نظیر روسیه و ایران با حمایت از دولت سوریه و عربستان، قطر، ترکیه، آمریکا، انگلستان و فرانسه با حمایت از گروه‌های مختلف تروریستی سعی در تضعیف غیر مستقیم دولت‌های رقیب یا حفظ و افزایش دامنه نفوذ خود در این کشور دارند.

تغییر دیگری که منجر به بروز جنگ‌های نیابتی شده است، «فرسودگی جنگ‌های کلاسیک» است که به ماهیت متحول نظام بین‌الملل برمی‌گردد. البته این مسئله به‌معنای از بین رفتن منازعات دولت - دولت نشده بلکه صرفاً کارکرد جنگ‌ها را دچار تغییر کرده است. به عبارت بهتر، دولت‌ها به‌ویژه قدرت‌های بزرگ در مقام حامیان ایدئولوژیک یا منفعتی قرار گرفتند که به‌منظور کسب منافع راهبردی از گزینه‌های جایگزین از جمله جنگ‌های نیابتی استفاده می‌کنند. بنابراین، با گذر زمان نه تنها از اهمیت جنگ‌های نیابتی کاسته نشد، بلکه به دلیل ظهور بحران‌های منطقه‌ای نوین، بازیگران غیردولتی و تحول در کارکرد دولت‌ها در جنگ، اهمیت جنگ‌های نیابتی افزون‌تر شد (مامفورد، ۲۰۱۳: ۴۲).

روش‌های مداخله در جنگ‌های نیابتی

معمولاً پشتیبانی‌ها به نماینده حاضر در جنگ نیابتی به‌عنوان یک اصل اساسی در جنگ‌های نیابتی به‌شمار می‌رود. این پشتیبانی‌ها توسط «آندرو مامفورد»^۱ به چهار دسته اصلی زیر تقسیم‌بندی شده است:

۱. از طریق نیروی انسانی و آموزش: مامفورد استدلال می‌کند که در جنگ‌های نیابتی همانند سایر اشکال جنگ، نیروی انسانی در دستیابی به اهداف از اهمیت بسزایی برخوردار است، زیرا این یک اصل مسلم است که می‌توان با به‌کارگیری نیروهای جایگزین (یعنی به‌عنوان بازیگر سوم همانند نیروهای کوبا به نمایندگی از اتحاد جماهیر شوروی در جنگ جهانی دوم و

1. Andrew Mumford

حزب‌الله به نمایندگی از ایران در جنگ ۳۳ روزه) و یا از طریق افزودن نیروهای نیابتی با کمک مستشاران نظامی، نمایندگان حاضر خود در جنگ را آموزش دهند و بر کار آنها نظارت نمایند.

۲. از طریق پشتیبانی تجهیزاتی: تأمین سلاح، مهمات و سایر تجهیزات مورد نیاز برای نیروهای نیابتی از دیگر ویژگی‌های اصلی جهت مداخله در یک جنگ نیابتی به‌شمار می‌رود. در دوران جنگ سرد، هر دو کشور اتحاد جاهیر شوروی و امریکا، میلیون‌ها دلار تجهیزات در اختیار نیروهای نیابتی خود قرار دادند. به‌موازات پایان جنگ سرد، کشورهای مذکور به این نتیجه رسیدند که نیروهای نیابتی خود را با سلاح‌های سبک تجهیز نمایند، زیرا این کار راحت‌تر انجام می‌شد و صرفه اقتصادی نیز به‌دنبال داشت. از طرف دیگر، پشتیبانی خارجی نیز در جای خود می‌تواند ارزشمند باشد، در صورتی که امکان دسترسی کامل و مطلوب به نیروهای نیابتی جهت تجهیز سخت‌افزاری آنها وجود نداشته باشد. علاوه بر این، پشتیبانی تجهیزاتی بیرونی به این معناست که نیروهای نیابتی می‌توانند از استعداد و ظرفیت‌های خود در جهت سایر اهداف از قبیل جذب نیروی نیابتی و یا اجرای تبلیغات استفاده نمایند.

۳. از طریق کمک مالی: به گفته «مامفورد»، ارسال پول به گروه درگیر جنگ، شکل دیگری از مداخله نیابتی است؛ مشروط بر اینکه انگیزه از این کار اقدام بشردوستانه و یا توسعه نباشد، بلکه هدف فراتر از دلایل راهبردی گسترده که همان جنگ است، می‌باشد. در دوران جنگ سرد، اتحاد جاهیر شوروی اعلام کرد بالغ بر ۵۱ میلیون دلار برای نیروهای نیابتی خود در کشورهای جهان سوم (که شامل نیروهای ویتنامی، کره شمالی و کوبا) تأمین نموده است.

۴. از طریق کمک‌های غیرنظامی: در برخی موارد، قدرت اصلی ممکن است مداخله نیابتی نماید و به‌جای پشتیبانی نظامی یا تجهیزاتی، نیروهای نیابتی خود را پشتیبانی غیرنظامی کند. «مامفورد» براساس طرح «قدرت نرم» جوزف نای، بر این باور است از طریق جذب نیروهای نیابتی می‌توانید به توانمندی که می‌خواهید دست پیدا کنید نه با اعمال تهدید و اجبار یا کمک مالی.

«مامفورد» با این ایده مخالف است که کمک غیرنظامی می‌تواند شامل پخش تبلیغات مورد نظر برای کمک به یک جنگ نیابتی انتخابی باشد. این کار با برجسته‌کردن وجه قانونی این مهم و یا از آن مهم‌تر، با بی‌اعتبار ساختن دشمنانش صورت می‌گیرد. شق دیگری که پیشنهاد

می‌شود پشتیبانی معنوی در جنگ‌های نیابتی به‌منظور برحذر داشتن دشمن از واکنش نشان دادن در یک مسیر معین است (هرچند «مامفورد» تصدیق می‌کند که تهدید و اجبار و بازدارندگی با طرح قدرت نرم «جوزف نای» مطابقت ندارد). شایان ذکر است که اشکال مختلف مداخله - همانند انگیزه‌های هدایت جنگ‌های نیابتی - دو به دو ناسازگار هستند. در عوض، یک صاحب قدرت می‌تواند ترکیبی از اشکال مختلف کمک به جنگ‌های نیابتی را انتخاب نماید و یا اینکه از ابتدا صرفاً به معرفی سایر توانمندی‌های خود در پشتیبانی از جنگ‌های نیابتی اتکاء نماید (مامفورد، ۲۰۱۳: ۵۳ - ۵۱).

روندهای مؤثر در توسعه جنگ‌های نیابتی

مطالعات آینده‌پژوهی نشان می‌دهد یکی از بهترین روش‌های درک مسایل آینده و ترسیم تصویری شفاف از آینده، شناسایی و تحلیل روندهای جهانی، منطقه‌ای و ملی است. روندشناسی به ما کمک می‌کند تا سیر منطقی تغییر و تحولات در حوزه‌های مختلف را بهتر درک کرده و متناسب با آنها گام برداریم، البته نباید از احتمال رخدادها و رویدادها نیز غافل ماند، رویدادهای تأثیرگذار نیز می‌توانند مسیر حرکت جامعه بشری را تغییر دهند همانند حادثه ۱۱ سپتامبر آمریکا و یا شهادت مجاهد شهید سپهبد حاج قاسم سلیمانی که نقطه عطفی در امور دفاعی، امنیتی جهان ایجاد کرد و یا خواهد کرد.

امور دفاعی، امنیتی در جهان به‌شدت متأثر از روندهای کلان بین‌المللی، منطقه‌ای و ملی هستند، این روندها با خود پیشران‌هایی برای تغییر و حرکت امور دفاعی، امنیتی ایجاد می‌کنند که به کمک آنها بهتر می‌توان به تحلیل سیاست‌ها، تصمیمات و اقدامات کشورهای مختلف در این عرصه پرداخت، از جمله مهم‌ترین روندهایی که می‌توانند بر توسعه جنگ‌های نیابتی اثر گذارند، عبارتند از:

۱. گرایش به اسلام‌خواهی و اسلام‌هراسی: رشد و توسعه اسلام نه‌تنها در کشورهای اسلامی موجب مطالبات اسلام‌خواهی در مقابل حاکمیت ارزش‌های غربی در این کشورها شده و حاصل تلاش‌های چندسده‌ای استعمار را زایل کرده، بلکه جمعیت جوان در کشورهای اسلامی و پیری جمعیت در کشورهای غربی به‌ویژه اروپای غربی باعث افزایش جمعیت مسلمانان در این کشورها و تبدیل آنها به اقلیت فعال و در برخی کشورها نیز اکثریت خواهد

شد. ضمن اینکه مسلمانان در این کشورها به دنبال احقاق حقوق خود خواهند بود. همین روند باعث شده تا در غرب و در مقابل آن، حرکت موازی و مقابل با محوریت اسلام‌هراسی راه انداخته شود.

۲. ظهور گروه‌های تروریستی: موجی که پس از واقعه ۱۱ سپتامبر تحت عنوان تروریسم جهانی و مقابله با آن به راه انداخته شد و موج اسلام‌هراسی که توسط غربی‌ها هدایت می‌شود، همچنان ادامه دارد. در مقطع گسترش بیداری اسلامی در منطقه، غرب به سرکردگی امریکا، موفق شد با بهره‌گیری از ظرفیت برخی کشورهای منطقه، از شبکه القاعده و گروه‌های افراطی و تروریستی دیگر در راستای اهداف شوم خود استفاده نماید. به نظر می‌رسد، قابلیت‌های این گروه‌ها نه تنها کاهش نیافته، بلکه تقویت نیز شده است. اینکه غرب در انتقال بحران تروریسم و گروه‌های تروریستی به سمت غرب آسیا و بهره‌گیری از ظرفیت آنها در راستای اهداف خود تا چه حدی موفق شود و تا چه زمانی آنها همچنان خود را از ناحیه آسیب‌های این گروه‌ها ایمن نگه دارند، جای سؤال و ابهام داشته و همانند دهه گذشته می‌تواند بار دیگر این ظرفیت بر غرب متمرکز شود. همچنین وجود و فعالیت گروه‌های تروریستی می‌تواند همچنان بهانه‌ای برای دخالت‌های غرب در منطقه مورد استفاده قرار گیرد.

۳. قومیت‌گرایی و شکاف مذهبی: با توسعه بیداری اسلامی در منطقه، امریکایی‌ها راهبرد خود را بر توسعه فرقه‌گرایی و شکاف طایفه‌ای و مذهبی در منطقه قرار دادند تا بدین ترتیب با دامن‌زدن به واگرایی در منطقه، از شکل‌گیری قدرت‌های جدید منطقه‌ای جلوگیری کرده و به‌ویژه جایگاه جمهوری اسلامی ایران در منطقه را تضعیف نمایند. اختلاف بین شیعه و سنی با هدایت و تحریک غرب، باعث ایجاد شکاف قومی - مذهبی در سطح منطقه می‌شود و این شکاف‌ها می‌تواند به جنگ‌های نیابتی دامن زند.

۴. مسئله رژیم صهیونیستی - فلسطین: مخالفت با رژیم نامشروع صهیونیستی و حمایت از حقوق حقه مردم فلسطین از شعارهای محوری انقلاب اسلامی مردم ایران بوده و از جمله شعارهایی است که عامل اقبال ملت‌های مسلمان به انقلاب و جمهوری اسلامی ایران و از عوامل اصلی تعمیق راهبردی ایران است. بر همین اساس، دشمنان و رقبای ایران سعی در تأثیرگذاری بر این عامل و خارج کردن آن از دست ایران به‌عنوان برگ برنده هستند. یکی از

آثار اعمال نفوذ غرب بر حرکت‌های بیداری اسلامی در منطقه که می‌توانست فشار را بر صهیونیست‌ها افزایش داده و حلقه محاصره آنها را تنگ‌تر نماید، تغییر این روند و متمرکز شدن ظرفیت‌های قیام‌های مردمی بر درگیری‌های داخلی، فرقه‌ای و مذهبی بوده به طوری که مصر به‌عنوان یک کشور مهم منطقه از تشکیل یک حکومت مقتدر عاجز و سوریه به‌عنوان تنها کشور همجوار رژیم صهیونیستی که با آن قرارداد صلح را امضا نکرده، درگیر جنگ نیابتی شده است.

۵. مسائل کردی در منطقه: یکی از آثار تحولات اخیر در منطقه، تحریک قومیت‌گرایی بوده که بیشترین تأثیر را نیز بر جنبش قوم کردی گذاشته است. طی این تحولات و در یک دهه اخیر ابتدا کردهای عراق به خودمختاری شبه مستقل دست یافتند و سپس با شدت گرفتن جنگ در سوریه، کردهای این کشور با درس گرفتن از تجربیات کردهای عراق و چه‌بسا با هدایت آنها، توانستند حکومت خودمختاری غیررسمی و اعلام‌نشده‌ای را دایر نمایند و کردهای ترکیه در قالب سازمان پ.ک.ک همچنان برای ایجاد مناطق خودمختار تلاش می‌کنند و با دولت مرکزی ترکیه درگیرند. در این شرایط، علاوه بر اینکه پیش‌بینی می‌شود پ.ک.ک از طریق شاخه ایرانی خود (پژاک) به ایران متمرکز شده و باید در انتظار آغاز دور جدیدی از تحرکات نظامی این گروهک در داخل کشور اعم از درگیری، ترور و خرابکاری باشیم، امکان تحریک قومی بین کردها و یک‌سری تحرکات مدنی نیز پیش‌بینی می‌شود که می‌تواند به سایر اقلیت‌های قومی کشور نیز تسری یابد و بدین ترتیب زمینه‌های شکل‌گیری سناریویی که غرب با ایجاد شکاف قومی و طایفه‌ای در منطقه در حال پیگیری است، در مورد ایران به عمل درآید.

۶. توسعه فناوری‌های نوین نظامی: فناوری‌های نظامی از مسائل اساسی قابل طرح می‌باشد که «باری بوزان»^۱ بر پنج حوزه قابل شناسایی در فناوری‌های تسلیحاتی در زمینه‌های قدرت آتش، تحرک، ارتباطات، محافظت و اطلاعات تأکید دارد. «جی.ای.سینگ»^۲ در این زمینه به فناوری‌های نظامی قابل به‌کارگیری در ضربات ایستگاهی دقیق، فرماندهی، کنترل و اطلاعات

1. Barry Gordon Buzan
2. J.E.Sink

پیشرفته، جنگ اطلاعاتی و جنگ غیرکشنده (عملیات روانی) اشاره دارد. «تافلر»^۱ نیز در کتاب خود «جنگ و پادجنگ» بر ویژگی‌هایی همچون تنوع و دگرگونی، غیرانبوه‌سازی، برخورداری از پایه‌ها و زیرساخت‌های غیر نظامی، سرعت عمل و تحرک، قدرت تخریب، انسجام و پیوستگی، فناوری‌های حفاظتی و حجم و دقت بالای آتش به‌عنوان مشخصه‌های اصلی فناوری نظامی در جنگ تأکید دارند. به‌طور کلی، فناوری‌های تسلیحاتی در چهار دسته قابل شناسایی هستند: ۱. فناوری اطلاعاتی؛ ۲. فناوری‌های نرم‌افزاری؛ ۳. فناوری‌های سلاح‌های کشتار جمعی؛ و ۴. فناوری‌های سلاح‌های متعارف. این فناوری‌ها خود می‌توانند به‌عنوان ابزاری برای جنگ‌های نیابتی ایفای نقش نمایند که نمونه‌هایی از انجام عملیات سایبری و یا عملیات پهپادی علیه اهدافی در عمق مناطق رقبا، در سال‌های اخیر مشاهده شده است.

۷. رویکردهای قدرت‌های منطقه‌ای: در دهه اخیر با ظهور و تغییر رویکرد بازیگران منطقه‌ای و افزایش نقش آنها در تحولات منطقه مواجه بوده‌ایم. ترکیه به پشتوانه توسعه سریع اقتصادی و با حمایت و تشویق غرب به یک بازیگر مستقل، در منطقه تبدیل شده است. عربستان نیز به لطف درآمدهای سرشار نفتی و با تکیه بر ایدئولوژی سلفی‌گرایی و وهابیت و حمایت از گروه‌های افراطی که به پشتوانه ایدئولوژی این کشور عمل می‌نمایند، نقش خود در منطقه را توسعه داده و توانسته حمایت همه‌جانبه غرب در حمایت از منافع و اهداف خود و مقابله با جمهوری اسلامی ایران را با خود همراه نماید. کشمکش‌های بین این رقبای منطقه‌ای می‌تواند به بروز جنگ‌های نیابتی در سایر مناطق و سرزمین‌های دیگر کشورها منجر شود.

مصادیق جنگ‌های نیابتی

همان‌طور که گفته شد، استفاده از نیروهای نظامی کشوری تحت‌الحمایه را - چه از سر تباری و چه از سر عمد - در میدان رزم به‌جای نیروهای خودی، جنگ نیابتی گویند. جنگ نیابتی که در فضای بین‌المللی مابعد جنگ جهانی دوم شکوفایی‌اش آغاز شد از سه ویژگی برخوردار است: نخست آنکه این نظام [جنگ نیابتی] اساساً دوقطبی بود (یعنی به دو ابر قدرت که نقش قدرت‌های حامی را دارند محدود است)، دوم آنکه، ظهور سلاح‌های هسته‌ای

1. Alvin Toffler

رویاری ابرقدرت‌ها را سخت نامطلوب ساخته بود و سوم، آنکه جهان تقریباً منحصر به دولت - ملت‌هایی است که به‌طور صوری مستقل‌اند و حاکمیتشان را سخت پاس می‌دارند.

روس‌ها به‌منظور حمایت از کودتاها و دست‌به‌دست‌شدن قدرت در کشورهایی که از نظر ایشان برای آرمان شوروی‌ها مساعد بود از سربازان و مستشاران کوبایی و آلمان شرقی (سابق) استفاده کرده‌اند که مثال روشن آن آنگولاست. در دوره مابعد جنگ جهانی دوم، امریکا در استفاده از جنگ نیابتی بسیار بیشتر نقش ایفا نموده است. برجسته‌ترین مورد جنگ نیابتی امریکا «کترها» نیکاراگوئه بوده‌اند. البته مفسرانی هم هستند که جنگ چریک‌های مجاهدین در افغانستان و نیروهای یونیتا به رهبری خوناس ساویمی در آنگولا را نمونه‌های دیگری از جنگ نیابتی امریکا می‌دانند. در هر حال این نوع جنگ در دوره‌های مختلف، در اشکال و صحنه‌های متفاوتی اتفاق افتاده که نمونه‌های آن به شرح زیر می‌باشد:

۱. جنگ داخلی اسپانیا: این جنگ از نمونه‌های بسیار مشهوری است که می‌توان در آن الگوهای جنگ نیابتی را به‌خوبی مشاهده کرد. این جنگ که بین جمهوری دوم اسپانیا و سندیکالیست‌های ملی به رهبری فرانسیسکو فرانکو آغاز شد به‌زودی منجر به حمایت آلمان نازی و ایتالای فاشیست از ملی‌گرایان و اتحاد جماهیر شوروی از جمهوری‌خواهان شد (روزنامه شرق، ۲۷ تیر ۱۳۹۰، شماره ۱۲۹۶، صفحه جهان).

۲. جنگ کره: دو جنگ کره و ویتنام از مهم‌ترین نمونه‌های جنگ نیابتی به‌شمار می‌روند. در جنگ کره که از ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۳ طول کشید، جمهوری خلق چین و اتحاد جماهیر شوروی از کمونیست‌ها در شمال در مقابل نیروهای سازمان ملل به رهبری امریکا حمایت می‌کردند. شوروی مستقیم وارد این درگیری نشد، ولی چین هزاران سرباز را در حمایت از کره شمالی به جبهه‌های جنگ فرستاد. (پارساپور، ۱۳۹۴: ۵).

۳. جنگ ویتنام: در جنگ ویتنام نیز شوروی و کشورهای کمونیستی از چریک‌های «ویت کنگ» و دولت ویتنام شمالی در مقابل ویتنام جنوبی و متحدان آن از جمله امریکا حمایت می‌کردند. البته امریکا با اعزام صدها هزار سرباز خود مستقیم وارد این منازعه شد (پارساپور، ۱۳۹۴: ۵). جنگ ویتنام جنگی داخلی بود که در آن دو کشور وابسته، ویتنام شمالی که [تحت‌الحمايه اتحاد شوروی و چین سرخ] بود و ویتنام جنوبی [که تحت‌الحمايه امریکا،

فرانسه و بریتانیا بود [بر سر کنترل سیاسی بر آسیای جنوب شرقی [ویتنام، لائوس و کامبوج] با یکدیگر جنگیدند. البته پیشینه جنگ ویتنام را می‌توان در هدف چین و فرانسه جستجو کرد. در خلال جنگ جهانی دوم ژاپنی‌ها، هند و چین را اشغال کردند و با شکست ژاپن، یک گروه رادیکال به رهبری هوشی مین در ۱۹۴۵ استقلال ویتنام را اعلام کرد. اما فرانسویان چند ماه بعد به ویتنام بازگشتند و جنگی آغاز شد که تا شکست فرانسویان در ۱۹۵۴ به طول کشید.

۴. جنگ مجاهدین افغان با نیروهای شوروی: این جنگ بین سال‌های ۱۹۸۹ - ۱۹۷۹، بهترین نمونه از جنگ نیابتی در دوران جنگ سرد می‌باشد. هجوم اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان و اشغال این سرزمین به جنگی منجر شد که جنگ افغانستان نام گرفته است. در ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ پنجاه هزار نیروهای روس در کابل پایتخت افغانستان پیاده شدند تا ظاهراً به (حفظ نظم) یاری رسانند؛ اما در واقع قصدشان آن بود که حفیظ‌الله امین نخست‌وزیر مارکسیست [افغانستان] را که در برابر مسکو نشانه‌هایی از استقلال رأی بروز داده بود، سرنگون کنند. کمونیست‌ها [افغانی] در ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ قدرت را در افغانستان قبضه کردند و «نور محمد تره‌کی» را در مقام نخست‌وزیر در رأس دولت قرار دادند.

دست‌نشانده شوروی در افغانستان جایش را به ببرک کارمل داد که او هم در ۱۹۸۶ منصبش را به «نجیب‌الله» واگذار کرد. نیروهای اشغالگر شوروی در افغانستان در چشم به‌هم‌زدنی از صد هزار تن گذشتند، لکن به‌رغم تفوق قاطعشان در عرصه آموزش نظامی، آماد، نیروی پشتیبانی و اطلاعاتی، در یک جنگ چریکی که به طرزی گیج‌کننده یادآور جنگ ویتنام بود، زمینگیر شدند. در نهایت با فشار رئیس‌جمهور امریکا [ریگان] که خروج نیروهای روس از افغانستان را با مذاکره با روس‌ها به‌منظور دستیابی به موافقتنامه‌های کنترل تسلیحاتی بیشتر پیوند داده بود، آخرین سربازان روس در چهارده فوریه ۱۹۸۹ به زاد و بومشان بازگشتند و پس از آن، مجاهدین هم در آوریل ۱۹۹۲ با سرنگون کردن رژیم نجیب‌الله، رسماً زمام امور را در دست گرفتند.

۵. جنگ ایران و عراق: جنگ ایران و عراق در ۱۹۸۸ - ۱۹۸۰، جنگی بود میان ایران و عراق که از جانب اغلب کشورهای عربی و قدرت‌های بزرگ، عراق حمایت سیاسی و نظامی می‌شد و مدت ۸ سال ادامه داشت.

پس از آنکه در ژانویه ۱۹۷۹ محمدرضا پهلوی از اریکه قدرت به زیر کشیده شد و امام خمینی (ره) قدرت را در دست گرفت، صدام حسین رئیس‌جمهور وقت عراق در ظاهر برای پس گرفتن زمین‌هایی که عراق بر آنها ادعایی دیرینه داشت، به نیروهایش فرمان داد تا در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ (۳۱ شهریور ۱۳۵۹) به ایران یورش برند. صدام حسین به روشنی پیروزی آسانی را انتظار می‌کشید، زیرا هم تجهیزات و آموزش ارتش عراق برتر بود و هم اوضاع سیاسی و نظامی ایران دستخوش هرج و مرج شده بود. دیری نپایید که نیروهای عراقی شهر بزرگ خرمشهر و صدها کیلومتر مربع از خاک ایران را اشغال کردند. با وجود این، تا سال ۱۹۸۲ رزمندگان ایران دگرباره خرمشهر را فتح کردند و نیروهای عراقی را به آن سوی مرز پس راندند. از آن پس یک رشته عملیات‌های متقابل آغاز شد که سال‌ها ادامه داشت و طرفین به دنبال دستیابی به مزیتی تعیین‌کننده بر دیگری بودند. دامنه حملات، کشتی‌های بی‌طرف را هم در خلیج فارس دربرگرفت و کشور عراق با توسعه جنگ به منطقه خلیج فارس تلاش نمود نفتکش‌هایی را که نفت حمل می‌کردند غرق کند و یا آنها را از حرکت باز دارد. همچنین به منظور وحشت‌آفرینی، شهرهای بزرگ ایران از جمله تهران را با موشک‌های دوربرد زمین‌به‌زمین هدف قرار داد. این حملات یادآور موشک‌باران لندن در جنگ جهانی دوم بود.

در این جنگ، عراق به دلیل ضعف شدید در مقابله با رزمندگان ایران، از سلاح شیمیایی (گاز خردل) استفاده نمود و یک نظام پیچیده و دقیق تدافعی را در امتداد راه آبی شط‌العرب (اروند رود) بنا نهاد.

در واپسین سال‌های دهه ۱۹۸۰ کفه ترازو به نفع ایران سنگین‌تر شد، زیرا رزمندگان ایران توانسته بودند شبه جزیره فاو را فتح کنند و از آنجا موشک‌های ضدکشتی آگروسه را به سوی کشتی‌هایی که در بندر کویت، که متحد عراق بود، پهلوی گرفته بودند پرتاب کنند و با درهم شکستن دژهای دفاعی عراق در شلمچه تا نزدیکی شهر بصره، دومین شهر بزرگ عراق، پیشروی نمایند. اما در ماه‌های آغازین سال ۱۹۸۸ عراقی‌ها اکثر سرزمین‌هایی را که ایران در اشغال داشت، بازپس گرفتند و نیروهای ایرانی به خط مرزی بین‌المللی عقب نشستند. دست آخر دو طرف در ۲۰ اوت ۱۹۸۸ بر سر یک موافقتنامه آتش‌بس به توافق رسیدند.

۶. جنگ ۳۳ روزه حزب‌الله با رژیم صهیونیستی: پس از رد درخواست پیاپی حزب‌الله لبنان از سوی تل‌آویو مبنی بر آزادی زندانیان لبنانی در بند در رژیم صهیونیستی در ۱۲ ژوئیه ۲۰۰۶ نیروهای حزب‌الله در مرز لبنان و رژیم صهیونیستی با واردشدن به خاک فلسطین اشغالی به گروهی از نیروهای زمینی ارتش رژیم صهیونیستی حمله کردند و سه سرباز این رژیم را کشتند و دو سرباز نیز به اسارت گرفته و به خاک لبنان انتقال دادند. حزب‌الله این عملیات را «وعده صادق» نام گذاشت و در اولین بیانیه خود بعد از اسارت دو سرباز رژیم صهیونیستی، تنها هدف عملیات را عمل به وعده خود یعنی «آزادسازی اسرای لبنانی در بند صهیونیست‌ها» اعلام کرد. حزب‌الله با اعلام آزادی اسیران لبنانی به‌عنوان تنها انگیزه اصلی خود، موضوع را در سطح ملی نگه داشت و از پیوند زدن آن به تحولات فلسطین خودداری کرد. رژیم صهیونیستی بلافاصله برای نجات جان دو سرباز اسیرگرفته‌شده، اقدام کرد که منجر به تلفات دیگری به این رژیم شد و در نهایت به جنگی ختم شد که ۳۳ روز به طول کشید و این جنگ با قطعنامه ۱۷۰۱ شورای امنیت سازمان ملل در تاریخ ۱۴ اوت ۲۰۰۶ پایان یافت.

رژیم صهیونیستی برای نخستین‌بار پس از شکل‌گیری این رژیم نامشروع در سال ۱۹۴۸، در پنج جنگ با اعراب موفقیت‌های زیادی را به‌دست آورده بود، لیکن این‌بار در یک جنگ نابرابر علیه حزب‌الله لبنان، شکست سنگینی را متحمل و هیچ دستاوردی در ۳۳ روز نبرد علیه لبنان و در جنگ با حزب‌الله به‌دست نیاورد و هیچ برگ برنده‌ای برای فشار علیه لبنان در دست نداشت. درحقیقت این جنگ پایان اسطوره شکست‌ناپذیری ارتش رژیم صهیونیستی بود.

۷. جنگ داخلی سوریه: جنگ داخلی سوریه را می‌توان نمونه بارزی یک جنگ نیابتی دانست که در آن قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای نظیر عربستان، قطر، امارات متحده عربی، ترکیه، امریکا، انگلستان و فرانسه با حمایت از گروه‌های مختلف به‌ویژه گروه‌های تروریستی (ارتش آزاد، جبهه النصره و داعش) سعی در فروپاشی نظام حاکم بر سوریه و تضعیف غیرمستقیم دولت‌های رقیب خود داشتند و در طرف مقابل ارتش سوریه، نیروهای مردمی سوریه، نیروهای جبهه مقاومت اسلامی به رهبری جمهوری اسلامی ایران و کشور روسیه برای ایجاد ثبات و امنیت کشور سوریه در این جنگ ایفای نقش نمودند که همچنان ادامه دارد.

۸. جنگ داخلی عراق: ظهور گروه تروریستی داعش در سوریه و گسترش تجاوزات آن به استان‌های شمالی عراق که با پشتیبانی مالی، تسلیحاتی و آموزشی آمریکا، برخی کشورهای اروپایی و کشورهای ترکیه، عربستان، قطر و... همراه بود نیز از مصادیق بارز جنگ نیابتی است که این کشورهای حامی تروریست‌ها سعی بر تضعیف دولت مرکزی عراق و برهم‌زدن تعادل قدرت روبه‌رشد منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران داشتند.

در این جنگ و جنگ سوریه، آمریکا و برخی کشورهای هم‌پیمان او با حمایت از گروه‌های مخالف دولت شیعی عراق و جبهه مقاومت اسلامی، به‌عنوان نایب خود در منطقه مورد استفاده قرار داده و سعی داشتند از این طریق، جمهوری اسلامی ایران و جبهه مقاومت اسلامی را در تحت فشار قرار دهند. به‌عبارت‌دیگر، امریکایی‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که رویکرد دکترین بوش که ۱۵۰ هزار نیرو به عراق گسیل کرد و میلیارد‌ها دلار خسارت و ۱۰ هزار کشته به‌بار آورد، شکست خورده است و با استفاده از ابزار برخی کشورهای مرتجع و سرمایه‌دار و وابسته به‌عنوان نیروی نیابتی خود می‌توانند با کمترین خسارت به اهداف نامشروعشان دست یابند.

۹. جنگ داخلی یمن: جنگ یمن نبردی است که از سال ۲۰۱۵ میلادی میان دو جناح که هریک خود را دولت یمن می‌داند با همراهی حامیان و متحدان آنها درگرفته است. نبرد میان نیروهای دولت عبدربه منصور هادی و حراک جنوبی به مرکزیت عدن با نیروهای انصارالله و نیروهای طرفدار علی عبدالله صالح رئیس‌جمهور پیشین. در این نبرد نیز القاعده شبه‌جزیره عربستان و داعش نیز حضور دارند و بخش‌هایی درون کشور و برخی منطقه‌های کرانه‌ای را در دست دارند.

پس از چند انفجار تروریستی در ۲۹ اسفند ۱۳۹۳ (۲۰ مارس ۲۰۱۵) در صنعا که به کشته‌شدن بیش از صد نفر از جمله یکی از رهبران معنوی انصارالله انجامید، نیروهای انصارالله ۲ فروردین ۱۳۹۴ (۲۲ مارس) به استان تعز رفتند و در ۵ فروردین (۲۵ مارس) با حمله به دیگر مناطق، تعز و مخا و لحج را تصرف کردند و به دروازه‌های عدن پایگاه قدرت دولت منصورهادی رسیدند. همان روز منصورهادی از کشور گریخت و عربستان با ائتلافی به فرماندهی خود دست به حمله نظامی زد و کوشید طی حمله‌های هوایی دولت یمن را

بازگرداند. امریکا نیز به پشتیبانی اطلاعاتی و آمادی (لجستیکی) این کشور پرداخت. هواپیماهای ۵ کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس (عربستان، امارات متحده عربی، قطر، کویت و بحرین) همراه مراكش، مصر، اردن و سودان در این حمله مشارکت داشتند و سوماتی نیز اجازه استفاده از پایگاه‌های نظامی خود برای حمله را داد و اتحادیه عرب پشتیبانی خود را از این عملیات اعلام کرد.

رسانه‌ها و منابع یمنی از ابتدا بر پشتیبانی و همکاری غیررسمی رژیم صهیونیستی با عربستان تأکید داشتند که با سکوت این رژیم مواجه شد. در ادامه برخی رسانه‌های غربی نیز گزارش‌هایی حاکی از حمایت تسلیحاتی و حضور نظامیان رژیم صهیونیستی در این حملات منتشر کردند و برخی کشورهای ائتلاف، ایران را از زمان آغاز بحران یمن به پشتیبانی و فرستادن اسلحه به انصارالله متهم کرده‌اند. درعین حال جمهوری اسلامی ایران بارها این اتهام را رد کرده است. از جمله مقام معظم رهبری در بیانات خود فرمودند: «آنها به سلاح ما احتیاج ندارند؛ همه پادگان‌های یمن و ارتش یمن در اختیار مردم مبارز و انقلابی و در اختیار این گروه انصارالله است؛ آنها احتیاج به سلاح ما ندارند» (امام خامنه‌ای، بیانات در ۱۶/۰۲/۱۳۹۴).

در مجموع این حمله و محاصره یمن توسط عربستان تاکنون منجر به کشته و مجروح شدن صدها هزار تن و وقوع یک بحران انسانی و قحطی فراگیر، گسترش وبا و نیز تخریب گسترده میراث تاریخی یمن با قدمت تا سه هزار ساله شده است که نمونه‌ای از یک جنگ نیابتی در دوران جدید است.

۱۰. جنگ سایبری: ^۱ به‌طور کلی آنچه را که با شیوه زندگی و تفکر مرتبط با فناوری‌های نوین اطلاعاتی مرتبط است با صفت سایبر نامیده می‌شود و جنگ سایبری به‌نظر می‌رسد به حمله‌های شبکه‌ای و اینترنتی و ربات‌ها مرتبط باشد. در جنگ سایبری تلاش می‌شود تا همه‌چیز را درباره دشمن بدانیم و درعین حال نگذاریم او هیچ چیزی درباره ما بداند. به‌بیان دیگر، هدف اصلی در جنگ سایبری برهم‌زدن "موازنه اطلاعات و دانش" به نفع نیروهای خودی است؛ به‌ویژه اگر "موازنه توان رزمی" وجود نداشته باشد، بنابراین، در جنگ سایبری می‌توان با

1. Syber Warfare

بهره‌گیری از دانش برتر، ضعف سرمایه و نفرات کمتر را جبران کرده و به پیروزی قاطع دست یافت (زهدی و کلاتنری، ۱۳۹۵: ۱۱۷).

«ریموند پارکز»^۱ و «دیوید دوگان»^۲ از پژوهشگاه ملی سان‌دیا در نیومکزیکو در تعریف جنگ سایبری می‌نویسند: جنگ سایبری زیرمجموعه‌ای است از جنگ اطلاعاتی که شامل اقداماتی می‌شود که در دنیای سایبر رخ می‌دهند، دنیای سایبر هرگونه واقعیت مجازی است که توسط مجموعه رایانه‌ها و شبکه‌ها ایجاد می‌شود، بین دنیای سایبر متعدد و مختلف اینترنت و شبکه‌های مرتبطی که حاوی مطالب چندرسانه‌ای هستند، بیشترین ارتباط را با جنگ سایبر دارند.

جنگ سایبری بر توسعه دکترین‌های نوین اثرگذار بوده و درباره اینکه چه نوع نیرویی لازم است، کجا و چگونه آنها را به کار بگیریم و کدام نیروهای دشمن را چگونه مورد تهاجم قرار دهیم، اینکه چه نوع سامانه‌های رایانه‌ای، حسگر، شبکه و پایگاه داده‌ها را در کجا و چگونه استفاده کنیم، به همان اندازه در جنگ سایبری مهم است که در جنگ متعارف بینیم چه نوع توپخانه، جنگنده و بمب‌افکن را در کجا و چگونه استفاده کنیم. خلاصه اینکه جنگ سایبری موضوعات گسترده‌ای را دربر می‌گیرد که می‌تواند مصداقی برای جنگ‌های نیابتی باشد. زیرا در این نوع جنگ، معمولاً طرفی که آن را به اجرا می‌گذارد، پنهان است و از ابزار و روش‌هایی استفاده می‌کند که ناشناخته‌اند و سعی در ضربه‌زدن به طرف مقابل دارد؛ بدون درگیر شدن در یک جنگ رودرور و پرهزینه که از ویژگی‌های اساسی جنگ‌های نیابتی محسوب می‌شود. تفاوت این جنگ با مصداق قبل در این است که در جنگ سایبری، سرباز و جنگجو، سامانه‌هایی هستند که خطرات آنها صدها برابر سایر سامانه‌ها در جنگ بین نیروهای دو طرف است.

تجزیه و تحلیل یافته‌ها

همان‌طور که گفته شد فلسفه به‌عنوان بخشی از اندیشه بشری است که به دنبال چیستی پدیده‌ها می‌باشد و سؤال از چیستی پدیده‌ها، مبدأ اندیشه‌ورزی انسان به‌شمار می‌رود و فلسفه نظامی به پرسش "چرا جنگ" پاسخ می‌دهد. بنابراین، در این تحقیق به دنبال پاسخ به این سؤال

1. Raymond parkz
2. David dogan

اصلی بودیم که فلسفه جنگ نیابتی در عصر جدید چیست؟ و چرا کشورها در رویکرد خود تمایل به جنگ‌های نیابتی پیدا کرده‌اند تا یک جنگ تمام‌عیار و رودرو.

دانش واژه جنگ نیابتی، در دوران جنگ سرد وارد فرهنگ علوم نظامی و راهبردی شده است. همان‌طور که ظاهر این عبارت نشان می‌دهد، جنگ نیابتی یعنی جنگی که در آن بازیگران در جنگ به نیابت از بازیگران دیگری که حضور مستقیم ندارند، می‌جنگند. لذا جنگ نیابتی، جنگی میان دو طرف یا بیشتر است که در آن، دست‌کم یکی از طرف‌ها از سوی یک یا چند کشور خارجی حمایت می‌شود و هدف از آن نیز دستیابی به اهداف و منافع کشور یا کشورهای حامی است. امروزه این نوع جنگ به‌عنوان یکی از اشکال نوین جنگ در جهان معاصر شناخته می‌شود. دلایل بروز و ظهور چنین جنگ‌هایی را می‌توان از مناظر مختلف از جمله تحولات جهانی، تحول در کارکرد دولت، تحول در مفهوم منافع ملی و ظهور بازیگران غیردولتی و شبکه‌های اطلاعاتی که منجر به تسریع و تشدید جنگ‌ها شد، مورد توجه قرار داد. همچنین افزایش هزینه جنگ تمام‌عیار مستقیم و تأثیرات منفی که این نوع جنگ‌ها بر افکار عمومی جهانی می‌گذارد، باعث شده قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی راهبرد خود را به سمت نیابتی‌کردن درگیری‌ها و منازعات سوق دهند.

اینکه عامل شکل‌دهنده به جنگ نیابتی در عصر جدید، ایدئولوژی است یا منافع و امنیت ملی، تحلیل‌های متفاوتی ارائه شده است. می‌توان گفت این دو عامل در شکل‌گیری جنگ‌های نیابتی در عصر جدید نقش مهمی داشته‌اند. همچنین، ظهور بازیگران غیردولتی در کنار بازیگران دولتی حاشیه‌ای و یا تابع که عموماً تلاش دارند تا از قواعد ساختار کلی نظام بین‌الملل که در جهت منافع قدرت‌های بزرگ است، پیروی کنند.

در جنگ نیابتی، طرفین جنگ به دلایل مشخص و مخصوص به خود وارد منازعه با یکدیگر می‌شوند؛ اما دلیل اینکه آنها به‌عنوان «نایب» در نظر گرفته شده و آن منازعه حالت جنگ نیابتی پیدا می‌کند، همان حمایت یک کشور خارجی است. دلیل این حمایت نیز آن است که «نایب» هدفی را دنبال می‌کند که برای «حامی» مطلوب به نظر می‌رسد. از سوی دیگر، گسترش رسانه‌ها و تأثیرگذاری آنها بر افکار عمومی موجب شده است تا مخالفت این پدیده نوظهور با جنگ، منازعات را از حالت مستقیم به غیرمستقیم، واسطه‌ای و نیابتی تبدیل کند.

دلیل دیگر در استفاده قدرت‌ها از جنگ نیابتی به‌عنوان ابزاری کارآمد در راهبرد دفاعی خود، ترس از نابودی همه‌جانبه از سوی دشمن است. به‌عبارت‌دیگر، «پارادایم نابودی متقابل» سبب شده تا قدرت‌ها و بازیگران با درک این نکته که جنگ مستقیم تأمین‌کننده منافع آنها نبوده و به‌طور متقابل نابودی آنها را همراه دارد، به تکثیر بازیگران دولتی و غیر دولتی دست‌نشانده یا نایب بپردازند. بنابراین، به‌نظر می‌رسد اتخاذ راهبرد جنگ نیابتی برای مقابله با رقیب و موازنه‌سازی در سطح نظام بین‌الملل عقلانی و منطقی باشد.

نکته مهم دیگر در شکل‌گیری جنگ‌های نیابتی در عصر جدید، وجود رقابت به‌عنوان عنصر بنیادین و پایدار در روابط میان حکومت‌هاست. دلیل این مسئله به ماهیت هرج و مرج [آنارشیک] گونه نظام بین‌المللی مربوط می‌شود که به‌دلیل فقدان حاکمیت مرکزی در سیاست بین‌الملل، دولت‌ها رفتار خود را بر مبنای اصل خودیاری قرار داده و در نتیجه رقابت و جنگ، وجه غالب روابط میان دولت‌ها خواهد بود. در نتیجه رویه جنگ‌های نیابتی که از دوران جنگ سرد باقی مانده بود با فروپاشی شوروی سابق از بین نرفته و همچنان به‌عنوان ابزاری برای توسعه نفوذ استفاده می‌شود.

همچنین، پس از جنگ سرد، نقش‌یابی منطقه به‌عنوان سطح مهمی از تحلیل در مطالعات امنیتی و راهبردی سبب شده است تا بحران‌ها از سطح نظام بین‌الملل به سطح منطقه‌ای سوق پیدا کنند. در واقع، شکل‌گیری بحران‌های عدیده منطقه‌ای ویژگی عصر جدید است که این موضوع به مداخله بیشتر قدرت‌های بزرگ در مناطق و در نتیجه ایجاد جنگ‌های نیابتی در شکل نوین آن، کمک شایانی نموده است.

یکی دیگر از مسائلی که جنگ‌های نیابتی را توسعه داده، ظهور بازیگران جدید فرافرودولتی است که در نتیجه افزایش ارتباطات و روندهای منبعث از جهانی‌شدن هر روز ابعاد جدیدتری به خود گرفته است. تروریسم یکی از مهم‌ترین پدیده‌های امنیتی پس از جنگ سرد است که در قالب اشکال و گفتمان‌های متعدد توانسته است به مهم‌ترین دستور کار امنیتی بدل شود. تولد و گسترش گروه‌های تروریستی در مناطق مختلف جهان از جمله غرب آسیا، آسیای مرکزی، شبه قاره و آفریقا باعث شده که بازیگران بین‌المللی و منطقه‌ای از آنها در بحران‌های منطقه‌ای و بازتولید جنگ‌های نیابتی استفاده کنند.

نکته دیگر در پدیدارشدن جنگ‌های نیابتی، «فرسودگی جنگ‌های کلاسیک» است که به ماهیت متحول نظام بین‌الملل بر می‌گردد. البته این مسئله به معنای از بین رفتن منازعات دولت - دولت نیست، بلکه صرفاً کارکرد جنگ‌ها را دچار تغییر کرده است. به عبارت بهتر دولت‌ها به‌ویژه قدرت‌های بزرگ در مقام حامیان ایدئولوژیک یا منفعتی قرار گرفتند که به منظور کسب منافع راهبردی از گزینه‌های جایگزین از جمله جنگ‌های نیابتی استفاده می‌کنند. بنابراین، با گذر زمان نه تنها از اهمیت جنگ‌های نیابتی کاسته نشده بلکه به دلیل ظهور بحران‌های منطقه‌ای نوین، بازیگران غیردولتی و تحول در کارکرد دولت‌ها در جنگ، اهمیت جنگ‌های نیابتی افزون‌تر شده است.

نتیجه‌گیری

آنچه که امروز در جهان مشاهده می‌شود، وجود صحنه‌های رقابتی بین کشورهاست که به دنبال کسب قدرت، یا حفظ قدرت و یا توسعه آن هستند و تا مادامی که اقوام و ملل موجود در جهان با سلايق و خواستگاه‌های متفاوت وجود دارند و تضاد منافع بین آنها بروز می‌کند، جنگ واقعی اجتناب‌ناپذیر است. لیکن براساس تعالیم روح‌بخش اسلام و دیگر ادیان الهی به نظر می‌رسد اصل بر تلاش در جهت صلح جهانی است نه جنگ، چنانکه اکثر فلاسفه و محققین بر این باورند که باید صلح قاعده باشد نه جنگ، ولی واقعیت‌های عینی موجود این را نشان نمی‌دهد و به دلیل جاه‌طلبی استکبار جهانی، امروزه جنگ‌افروزی به عنوان یک قاعده برای حفظ منافع درآمده است. بنابراین، امروزه با توجه به قدرت کشندگی سلاح‌های جدید، عمده‌ترین وظیفه رهنامه [دکترین]‌های نظامی و راهبرد دانان نه برپایی جنگ، بلکه «خلق رهایی از جنگ» است.

بروز جنگ‌ها، عملاً نتیجه تغییر در موازنه و تعادل بین قدرت کشورهاست و تا زمانی که این تعادل و توازن برقرار است، شکل‌گیری جنگ‌ها با محدودیت مواجه است. جنگ‌های آینده الزاماً تکرار جنگ گذشته به تمامیت آن نیست. جنگ‌های آینده چه از نوع متقارن و یا نامتقارن و چه از نوع نیابتی آن، دارای شرایط جدید و ویژگی‌های خاص خود هست و درس‌آموزی از یک جنگ، صرفاً به معنای به‌کارگیری دوباره تجربیات پیشین نیست. هدف یافتن الگوهای

تکرارشونده و تعمیم‌پذیر است که در گام نخست می‌تواند ما را در شناخت روابط و شرایط رویدادهای جنگی و اتخاذ تصمیمات مناسبتر در جنگ‌ها کمک نماید.

با نگاهی گذرا به جنگ‌های دهه‌های اخیر و تلاش استکبار جهانی علیه کشورهایی که به دنبال استقلال و رهایی از استعمار هستند، می‌توان دریافت که فشارهای وارده به کشورهای مزبور، شکل جنگ‌ها را تغییر داده است. جغرافیای سیاسی نوینی در حال شکل‌گیری است که افق ژئوپولیتیکی آن سخت مبهم و بازیگران متعدد جهانی به‌رغم یکجانبه‌گرایی امریکا درصدد نقش‌آفرینی در معماری آن هستند.

در عصر جدید، ایجاد و توسعه جنگ‌های نیابتی از طریق دامن‌زدن به فرقه‌گرایی در جهان اسلام، از نقشه‌های شوم استعمارگران بوده و هست. روشن است که استعمارگران غربی باتوجه به تعالیم اسلام و نص صریح قرآن کریم (ولن يجعل الله الكافرين على المؤمنين سبيلا) (نساء/۱۶۱) که هرگونه سلطه‌پذیری را از بیگانگان بر مسلمانان نفی می‌کند، پس از تحمیل جنگ‌های گسترده‌ای در منطقه غرب آسیا و بی‌نتیجه‌بودن آن، برای مهار انقلاب اسلامی و مقابله با جبهه رو به گسترش مقاومت، احتمالاً تصمیم به ایجاد اختلاف و دو دستگی بر پایه مذهب و مسائل دینی و قومی گرفته تا به این وسیله بتوانند به اهداف خود که همانا مقابله با اهداف و ارزش‌های انقلاب اسلامی است، نائل شوند و ممکن است این اختلافات در قالب جنگ ظهور و بروز پیدا کنند. هرچند که جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای از چنان توان و تجربه‌ای برخوردار است که در صورت وقوع جنگ به هر شکل آن، به نحو مناسب و شایسته‌ای به آن پاسخ دهد؛ لیکن ممکن است ناخواسته درگیر جنگ‌هایی شود که در آن بازیگران متفاوتی ایفای نقش نمایند که امروز در قالب جنگ‌های نیابتی خودنمایی می‌کند.

همان‌طور که گفته شد، جنگ نیابتی، جنگی است که در آن هریک از طرفین مخاصمه به‌نیابت از طرف یک قدرت بزرگ و یا قدرت منطقه‌ای، عمل می‌کنند. به‌عبارت‌دیگر، استفاده از نیروهای نظامی یک کشور تحت‌الحمايه در میدان‌های نبرد به‌جای نیروهای خودی، جنگ نیابتی است. این جنگ، به‌لحاظ اهداف، روش‌ها و ابزارها از ویژگی‌های زیر برخوردار است:

۱. به‌لحاظ هدف: اهداف دشمن اصلی و نایب آن از درهم‌آمیختگی برخوردار است و تمرکز جنگ بر فرسایش و تضعیف قدرت، فشار و ضربه‌زدن به طرف مقابل و درنهایت در پی تحقق اهداف و منافع کشور یا کشورهای حامی است.
 ۲. به‌لحاظ روش: طرفین اصلی جنگ از درگیری مستقیم علیه یکدیگر اجتناب می‌ورزند؛ ائتلافی و از پشتیبانی حامی برخوردار است؛ همراه با اجرای عملیات ویژه است؛ از قواعد خاصی پیروی نمی‌کند؛ همراه با جنگ نرم و عملیات روانی گسترده است؛ محیط عملیاتی عمدتاً در عمق راهبردی کشور هدف و مراکز جمعیتی و سیال است؛ همراه با تطمیع و تهدید فرماندهان، مقامات و منتقدین است؛ مبتنی بر بازیگران دولتی و غیردولتی خشونت طلب است و مانور از تأثیر بیشتری در جنگ برخوردار است.
 ۳. به‌لحاظ ابزار: عمدتاً متکی به نیروهای مزدور و یا دولت مزدور است؛ همراه با حداکثر استفاده از فضای مجازی است؛ از همه ابزارهای متعارف و غیرمتعارف در جنگ استفاده می‌شود و وابستگی کمتری به لجستیک متمرکز دارد.
- در جنگ نیابتی، معمولاً پشتیبانی از نایب به‌عنوان یک اصل اساسی به‌شمار می‌رود. این پشتیبانی‌ها می‌تواند شامل: نیروی انسانی، آموزش، تأمین سلاح، مهمات و سایر تجهیزات مورد نیاز، کمک‌های مالی، کمک‌های غیرنظامی همچون حمایت‌های معنوی، سیاسی و تبلیغاتی از طریق اعمال قدرت نرم در عرصه‌های مختلف، شود.
- در تحلیل روندها، مهم‌ترین روندهایی که می‌توانند بر ایجاد و توسعه جنگ‌های نیابتی در منطقه غرب آسیا، اثر گذارند عبارتند از: ۱. گرایش به اسلام‌خواهی و اسلام‌هراسی؛ ۲. ظهور گروه‌های تروریستی؛ ۳. قومیت‌گرایی و شکاف مذهبی؛ ۴. مسئله رژیم صهیونیستی - فلسطین؛ ۵. مسائل کردی در منطقه؛ ۶. توسعه فناوری‌های نوین نظامی؛ و ۷. رویکردهای قدرت‌های منطقه‌ای و ...

فهرست منابع

منابع فارسی

۱. آیات قرآن کریم.
۲. امام خمینی (ره)، سیدروح‌الله، صحیفه نور، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام (ره).
۳. امام خامنه‌ای، سیدعلی (مدظله‌العالی)، بیانات در دیدار مسئولان نظام و سفرای کشورهای اسلامی، ۱۳۹۳/۰۳/۰۶.
۴. امام خامنه‌ای، سیدعلی (مدظله‌العالی)، بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در سی‌ویکمین دوره مسابقات بین‌المللی قرآن کریم، ۱۳۹۳/۰۳/۱۳.
۵. امام خامنه‌ای، سیدعلی (مدظله‌العالی)، بیانات در دیدار مردم قم، ۱۳۹۳/۱۰/۱۷.
۶. امام خامنه‌ای، سیدعلی (مدظله‌العالی)، بیانات در دیدار مسئولان نظام و سفرای کشورهای اسلامی، ۱۳۹۴/۰۲/۲۶.
۷. امام خامنه‌ای، سیدعلی (مدظله‌العالی)، بیانات در دانشگاه افسری و تربیت پاسداری امام حسین علیه‌السلام، ۱۳۹۴/۰۲/۳۰.
۸. امام خامنه‌ای، سیدعلی (مدظله‌العالی)، بیانات، قابل دسترسی در پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری.
۹. آجورلو، سایت باشگاه اندیشه، ۱۳۸۸/۰۱/۱۹.
۱۰. آقای، بهمن و علی‌بابایی، غلامرضا (۱۳۶۶)، فرهنگ علوم سیاسی، تهران: نشر ویس.
۱۱. ادیبی سده، مهدی (۱۳۷۹)، جامعه‌شناسی جنگ و نیروهای نظامی، تهران: انتشارات سمت.
۱۲. پارساپور، روزبه (۱۳۹۴)، جنگ‌های نیابتی منطقه و طرح خاورمیانه بزرگ، تهران: خیرگزاری ایرنا.
۱۳. جمشیدی، محمدحسین (۱۳۸۳)، مبانی و تاریخ اندیشه نظامی در جهان، دافوس سپاه، دوره عالی جنگ، تهران.
۱۴. دانشکده فرماندهی و ستاد (۱۳۷۲)، اصول جنگ و توان رزمی، تهران.
۱۵. رشید، غلامعلی و همکاران (۱۳۹۳)، مقاله جنگ آینده، فصلنامه راهبرد دفاعی، ش ۴۸.
۱۶. زهدی، یعقوب و کلانتری، فتح‌الله (۱۳۹۵)، واکاوی رویکردهای جنگ آینده، تهران: مرکز تحقیقات راهبردی دفاعی.
۱۷. سان تزو (۱۳۵۸)، هنر جنگ، ترجمه محمود کی، چاپ اول، تهران: چاپخانه ارتش ج، ا.
۱۸. شیرازی، حبیب‌اله (۱۳۹۴)، میزان‌سنجی تأثیر عنصر رقابت بر جنگ‌های نیابتی ایران و عربستان، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، س ۵، ش ۱: ۷۷-۱۰۲.
۱۹. شهلائی، مهرنیا و ولیوند زمانی (۱۳۸۸)، کتاب نظریه‌های راهبردی ارتش، تهران: انتشارات دانشکده فرماندهی و ستاد آجا.

۲۰. ضیائی بیگدلی، محمدرضا (۱۳۶۳)، *نگرشی اجمالی به حقوق جنگ*، مجله حقوقی، س ششم: ۴۵ - ۷۰.
۲۱. عمید، حسن (۱۳۷۲)، *فرهنگ فارسی عمید*، جلد اول، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
۲۲. قنبری جهرمی، محمدحسین (۱۳۸۱)، *اصول جنگ و توان رزمی*، تهران: دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه.
۲۳. مامفورد، آندرو (۲۰۱۳)، *جنگ نیابتی*، کمبریج، انتشارات سیاسی.
۲۴. محمدنژاد، میرعلی و نوروزی، محمدتقی (۱۳۷۸)، *فرهنگ استراتژی*، تهران: انتشارات سنا.
۲۵. نوروزی، محمدتقی (۱۳۸۵)، *فرهنگ دفاعی - امنیتی*، تهران: مرکز مطالعات و پژوهش‌های مدیریت، انتشارات سنا.

منابع انگلیسی

1. Carl Von Clausewitz, On War, Translated by Micheal Howard and Peter Part, Princeton University Press, 1976.

نشانی سایت‌ها

1. <http://www.leader.ir/langs/fa/index.php?p=bayanat>
2. www.gallup.com/poll
3. www.Blogfa.com
۴. تابناک، (خرداد ۱۳۹۴)، *دلیل توسل به «جنگ نیابتی» علیه ایران در منطقه چیست؟ مقاله آمریکن اینترنست*، قابل بازیابی در:

<http://www.the-american-interest.com/2015/06/09/kurds-gain-new-power-even-as-isis-threatens/>